

# ذخیره المشایخ

قادر الشکری

مکتبه

نور الدین محمد الفارحی

اصل نسخی بمکتبه فوت حافظه کرم بخش حبیبه عاری در طبع است

از و حاصل کردم و نوٹو استیٹ گرفتم

نوٹو استیٹ بمکتبه سن استیٹ لکھی کتب ۱۱۶ دارخانه حجابان مندری

کمال خانہ ال خلیفہ شان شریف - بتاریخ ۱۱/۱۰/۱۴۰۱ هجری

خود را نور

صوت سید محمد علی شاه و جعفر مرید صوت شاه عنایت قادری

مرید شاه محمد رضا قادری از جود علیهم السلام

کتاب مذکور یعنی از ضریح المشائخ قادری صوت محمد نور الدین

مرید و خلیف صوت شاه محمد نور الدین قادری رضا قادری

جود علیهم السلام

آمین



وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا
وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا
وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا
وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا
وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا
وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا	وَكُفَى بِاللَّهِ عَلِيًّا

این کتاب تالیف و تالیف می

رَاضِيَةُ الْمَسْنُوح (خارجی)

مرفوعه

حوت محمد نور الدین قاری شاهی علی الرحمت برادر طریقت

سید و خلیف حوت شاه و خلیف محمد رضا قاری شاهی

علیه الرحمت رقم ۱۱۱۰

رسمی غازی بنده اسد شاهی

عید ۱۱۴۰

فصلی و فصلی

یا مفتاح یا متمم بسم الله الرحمن الرحیم یا علی کل عسر یسیر

شکر و سپاس جدید بقای مرصافی را که نقش آفرینش تصویر کارخانه  
و در دنیا محدود و در بنامی که بروی کونین از خاک آستانه اوست اما  
میگوید بنده بنده کار بفضل و رحمت اسیدوار احقر عباد الله نور الدین محمد نور  
محمد عالم خاک را اهل الله که در سن یک هزار و یکصد و ده و در خاطر خطره و اندیشه شکر این  
الانام بی واسطه عبوری کرد و ناخواسته خطورتی نمود که مواجبات در ایشان و  
عطیات حضرت ایشان در کینه سینه و صمیمی کینه از چشم پروران و بی غلطان  
یقین محقق و استن و نهان گذشتن از دست فقیر البعدی و در جمیع کلمه حمد از حمد  
در کرب سلوک درویش و طریق خدا پرستی و حق اندیشه از جمله این و در توفیق  
محمد و الامامی قبله انامی قبله کای الامام الهام شیخ الاسلام رئیس المحققین  
سلطان العارفین حضرت شیخ محمد رضا قادری قدس الله سره العزیز که بهر بیعت  
و مرشد طریقت هم عمری فقیر اند در سلک تحریق خامه در بار کوه پشته انظار دارد  
ذخیره انعام تمام نهاده که طالبان که و سالکان این راه را در طرق وصول می  
کرد و وهدی شود بایدین وسیله در باب محرک کسی از تهجد دعا نماید که در این  
دعای اخروی حاصل آید و در آخر عمر محبت و شوق الهی میفرماید پس ترتیب گرفت  
این ساله بر یک مقدمه و شانزده مقاله در بیان کیفیت ظهور و اثبات حجت  
و مریدی و حاجت سلسله اول در بیان شناختن بهر و مرشد طالب

۱۱۱۰  
ز

در آنکه

و تاکید بر این مرید گشتن که بی سیر نماند مقاله دوم در بیان اعتقاد اهل ارباب  
 سیرت اراده و تحقیق بر بدیهه مقایسه سیریم در بیان کیفیت سیر این و تفویض خرقه خلافت  
 به ستمی خلافت و در پیش بودن و شدن و آنچه صاحب خلافت بر آن اختیار دارد  
 مقاله چهارم در بیان تقوی سیر استماع و نشر الطاربعین خلعت که طالب صاف  
 برای حصول طلب خود باید که اختیار کند مقاله پنجم در بیان فوائد نماز کفایت  
 بر آنچه و در بیان آنرا و نماز مکرر و شایسته و طریقه عاشقین و صلوة  
 الغیب و شفا المریض و صلوة کما جبه و داری طریقه توفیر القی و دفع نوا سیر  
 مقاله ششم در بیان رویت رسول علیه السلام و سیر پرورش و غیره اولیا کرام  
 و مشایخ ابرار و سخاوت مقاله هفتم در بیان فوائد شفا الایام و دراز ده  
 مقاله هشتم در بیان خواص نذر نام بر حرم اسم اعظم و توفیق معاینه هر یک اسم و تشریح  
 معنی هر کدام مقاله نهم در بیان خواص حروف الهجیه و سوره قل که تا آخر قرآن  
 مقاله دهم در بیان شرائط و آداب طریقت و طریقت و طریقت و طریقت و طریقت  
 و مجموع اسم اعظم و علاج در طریقت و سحر و طریقت اجابت مقاله ۱۱ در بیان  
 آرائین طالب صاف و کیفیت فکر و مابیت دل در بیان خطرات و علاج آنها  
 مقاله دوازدهم در بیان شاد و تلقین و ذکر کونی و نبات و ذکر چهار ضربی و ذکر  
 و باطن القاس و شغل که باید که مبادی مشرب طاریت و ذکر معنوی و حقیقی که  
 که از تیریه سالک همان تواند بود مقاله یزدهم در بیان تلقین هفت نمه مشرب  
 و هفت تلقینی و وصول مطلق که عروج و نزول ندارد مقاله بیستم در بیان

از کار هر چو نفعی و انبات و ذکر اسم ذات و صفات و ذکر بود و فکریه و ذکر بندگی که از کار  
 جو که نامند مقایله یا نزد کار یا از کار خفی و شغل نفس رسد و اسم ذات و نفس شود  
 مستخفیه و وصول مشرب شطارمه شغل مقوله ۱۶ در بیان از کار و اشتغال  
 و باس نفس پیران سلسله قادریه و نقشبندیه و فردوسی و سیه هر و دریه و شطاریه  
 و ملایره و خواجگان چشت و دیوانگان چشت و تحریک شجرات سلسله مذکور  
 مقدره در میان کیفیت ظهور و انبات تحت برکت و برکتی و در سلسله حاصل العاقبت  
 تالیف شریف و زوم الدنای قلیه کاهی ولی النبی الخ والدی و حضرت شیخ محمد  
 رضا قادری قدس سره از حضرت امیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه و فقیه جبرئیل  
 آیت الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا از حضرت  
 خاتم النبیین و قدس بر رسول محمد صلی الله علیه و سلم پیغام رسانیده همه یاران  
 خود متوجه و دست و گشته الا حضرت ابابکر صدیق آری درین عهد و محزون گشت  
 صحابه رضوان الله علیهم اجمعین هر سیدند یا ابابکر و روزی در آن روزی که درین  
 بکمال رسید و خدا تعالی باب سلام گشت و در کدین نمکین شدن چه ضرورت حضرت  
 امیر المؤمنین ابابکر صدیق بکرات و گفت که مرا ازین آیت یوی افتراق می آید  
 یعنی رسول علیه السلام را با ما نمی آید که است و در بسیار حجت می آید و است بقول آنکه  
 هر کمالی از زوال و هر کمالی را نقصان در شریک چنانچه موهب دخت هرگاه که زوایای  
 آرد و خسته خسته چهره اش از خاک بر می دارد و بیادال و چون بر سر خود بر روز  
 بنیروز تا که در محاق و در همچنان کند دین محمد صلی الله علیه و سلم بکمال رسید غایت

بیت سید

هر دو  
 من  
 بهشت  
 انوار  
 و  
 من  
 مو  
 کند  
 و  
 مو  
 نم  
 ب  
 هر  
 که  
 این  
 و  
 ک  
 باید

کہ در قریب ایام بیضا میر علیه الصلوٰۃ والسلام مسافر ملک قدیم خواهد کرد و بعد از آنکه  
 من بعد انبیا احوال مردم چه خواهد شد بعد از نزول این آیت هشتاد و روز و یک  
 هشتاد و یک روز حضرت نبی علیه الصلوٰۃ والسلام در قید حیات بودند و هشتاد و یک  
 آنحضرت جبرئیل علیه السلام از حق تعالی چهار کلاه و این آیت آورد و محققین بر قسم  
 و مقصودین کا پیغامون و قصه مخلوق شدن حضرت سالت شاه علی علیه السلام  
 مشهور است چنانچه قوت العارفین خواجہ چند بعد اویضا میگوید کہ ہر جبرئیل  
 موی از فرق مبارک نبی علیہ الصلوٰۃ والسلام مخلوق کند آن ہر چار کلاه را بر سر  
 گذاشت و بعد ایشان موی سر بابا بکر صدیق رضی اللہ عنہ کلاه یکم بر سر ایشان نهاد  
 و یکمیر گفتند بعد از آن موی سر کمر فہ کلاه دوم بر سر کمر گذارند و یکمیر گفتند بعد از آن  
 موی سر حضرت عثمان رضی اللہ عنہ کلاه سہم بر سر عثمان نهادند علی بن ابی طالب  
 ثمط کلاه چہارم بر سر حضرت عیسیٰ بن مریم علیہ السلام گذارند و یکمیر گفتند  
 بعد از آن تمامی اصحاب بیعت گرفتند از قیامت کہ چہار سر و چہار یکمیر میمانند  
 پس باید دانست کہ صاحب کلاه ہر یک بی کامل و نبرک اہل اللہ اند نفی است  
 کہ چون ہر صیالہ تعالیٰ علیہ وسلم از جنگ کفار مغلوب برگشتہ در مقامی فرود آمدند  
 اُمیہ رضی اللہ عنہا ہزار ہزار لشکر کفار جدا شدند بقصد ملازمت و شکر حضرت  
 و شکر ادب کیا آورد ملازمت کہ حضرت سالت شاه صیالہ تعالیٰ علیہ وسلم اورا کفار  
 گرفتند و نزد یک نشاندند باران با یکدیگر سورت کردند و گفتند کہ اُمیہ بدعا آمدہ  
 باید کہ از لشکر فرو و آید بیضا میر علیہ السلام جواب دادند کہ اورا صدق سلام شد کہ آرد

حضرت عمر رضی اللہ عنہ



باشد صحابه رضوان الله تعالى عنهم اجمعين از روی مصلحت قبول نکردند القمه  
 خاطر یاران آنحضرت ائمه را فرمودند یعنی من این را می خواهم و اولی است که از شما فرموده  
 ائمه چون این سخن از زبان مبارک بشنید آب در دیده نموده خود را در غرض  
 و گفت یا رسول الله بهتر میدانی که من بصدق امانت ام و در خاطر هیچ اگر چیزی  
 خائن صدق و کذب بنده فردا در جنگ معلوم خواهد شد درین گفتگو بود در بیان  
 این آیت و در آن الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق الایمان  
 فمن نكث فانما ينكث على نفسه گفت یا رسول الله ائمه بصدق امانت کذب  
 حضرت سید بن ابی طالب علیه السلام بجز در سیدک و شنیدن این آیت ائمه  
 دست بعت کردند و کلاه دادند بعت یاران گفتند یا رسول الله ما را هم بعت  
 فرمودند شما را بعت است که بعت نموده ام صحابه عرض کردند که در آن وقت حکم  
 بعت نشد تا بگویم فقط مصافحه بود حال که حکم دست بعت آمد به بعت میدارم  
 سید بن ابی طالب را از سر بعت نمود فرمود که تا بجان خود را بعت کنید تا  
 این سلسله دائما جاری ماند نقل از ابو حمزه رضی الله تعالی عنه و ام المؤمنین  
 عائشه صدیقه رضی الله عنها که چون پیغمبر صلی الله تعالی علیه و سلم از دار دنیا  
 بدرالیقین رحلت کردند و پای اُحیات برکات آخر عمر بر دند خلفا الراشدين  
 رضوان الله علیهم اجمعین مردم را از کفر و ضلالت بسوی اسلام دعوت  
 می نمودند چون مدتی دو قرن شد و ایشان وفات یافتند سایر صحابه  
 که سند هدایت از آنحضرت داشتند سر رشته دعوت و رهمنوی خلایق را از دست

ننگه استند من بعد الیوم که آنها نیز نقاب حجاب از دست راجل بر روی زینگاه  
 کشیدند علما تابعین متفق اللفظ والمعنی تا صدیرت کردند اصحابی که انجم با هم  
 اقتدایت میکردیم در حق اصحاب است و حال آنکه هیچکس را از اصحاب میل صلی الله علیه و آله  
 و قید حیات نمی بینم تا بحال هر بر و آئینه انعام و رخصت است از امام ابوحنیفه کوفی  
 رحمت الله تعالی علیه و امام محمد و امام ابی یوسف رحمته الله علیهما که اتفاق جمیع خلایق و  
 تمام امت بر آن رفت که خلافت بعد از علی علیه السلام بحضرت ابوبکر و عمر و عثمان و علی  
 رضی الله تعالی عنهم اجمعین امروز باید دید که نیکو قائم مقام آنحضرت باشد و عورت  
 کردن و مصلحتی را لازم ندانند چون نقص کردند خلیفه امیر المؤمنین مرتضی علیهم السلام  
 وجه را یافته و آن حضرت خواجه حسن بصری بود پس هر یکی از علما تا آن  
 رجوع بحضرت خواجه کردند دست بیعت و مرید شدن و سندی بری و مرید  
 بازاران روزگار هر گشت و کردند در زمان رسول و خلق را رسیدن پس  
 و مریدی همین بابا بیکر مجلس کرد و محبت داشتند بود در حجة الاسلام  
 از حضرت خواجه بود و دوشسته به منقول است که حضرت خواجه حسن بصری هرگاه  
 صحبت ضعیف گشته خرقه خلافت بدو کس دادند یکی خواجه عبد الواحد زید  
 دوم خواجه حبیب بنی و چهارده خانواده که الیوم و معروف و مشهور اند  
 ازین هر دو مخدوم صورت گرفته و هر یک ازین چهارده خانواده  
 بر حق و اهل سنت و جماعت و واقع راه اند و خلافت ایشان را  
 فتنه نیست و پیوستگان ایشان هر کدام و بی کامل اند و اهل اعدا اند

خواجه بکر  
 خواجه بکر

بدو که از خواجه عبدالواحد زید بنی بنیخ خانواده ظاهر شده اند یکی زید یاد دوم عباس  
 سیدم ادیبان جهان بهر بیان بهیم جشتیان و از حضرت خواجه حبیب علی  
 نه خانواده اشتراک یافتند یکی جشتیان دوم طیفوریان سیم کرخیان چهارم  
 سقطیان پنجم جندیان ششم کارونیان هفتم طوسیان هشتم فردوسیان  
 نهم بهروردیان و دهم سلسله از امیر المومنین حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه ظاهر شده  
 یکی نقشبندی که پیشتر بیان خواهد شد دوم طیفوریان که از طریق بهر نامند و سلسله  
 قادریه و شطاریه بجهت امام حسین رضی الله عنه میسرند و سلسله فردوسی نیز از حضرت ابی  
 موسوم است بدو که خانواده احمدی از سلطان سید احمد بکر و خانواده احمدی دریا  
 و جندی و ده خانواده دیگر سوائی این چهارده خانواده که ظاهر شده اولی قاضی  
 از خواجه حارث غازی سیم قصاریه از خواجه حمدون قصاریه ثوریه از خواجه حبیبی  
 چهارم سید سلسله او از خواجه سبیل بن سهل ستری پنجم ضاریه از خواجه حسن ابوسعد  
 ششم حکیمیه از خواجه علی حکیم ترفی هفتم خفیه از خواجه محمد خفیه ششم سیاریه از خواجه ابو  
 سعید القیام احمد سیاری نهم چلانی از خواجه حاکم دمشقی دهم حله از خواجه حسین  
 حلاج که جد برت نه خانواده اند و سلسله خاچکان نقشبندی قدس الله ارواحهم از خواجه  
 مولانا یعقوب جرجانی تربت گرفته اند و ابی از خواجه بهاوالدین محمد نقشبندی و ابی شان  
 سید کلال و ابی شان از خواجه بابا ساسی و ابی شان از خواجه علی رامینی و ابی شان از خواجه  
 محمود غزنوی و ابی شان از خواجه عارف دلوکری و ابی شان از خواجه طبرانی و ابی شان  
 حلقه سلسله خاچکان نقشبندی بودند ابی شان از خواجه یوسف مهدانی ابی شان از خواجه

سلسله  
 اول

سلسله

ابوعلی فارسی ابی  
 بدو جانب است یکی  
 ابوالحسن بعد از وفات  
 بحسب طعن است نه بطن  
 الله تعالی عید است و ایام  
 حضرت امام است و در  
 جعفر را شیخ ابوطالب  
 یکی با والدین که از  
 و ابی شان را با والدین  
 حضرت سید محمد  
 سلسله و نسبت دوم  
 که پدر مادر امام و از فروع  
 فارسی و ویرا با میر  
 سیاه سیاه اندیکه و ابی  
 ابو عثمان مغربی و ویر  
 سقطی و ویرا بحر و ویر  
 و ویرا تحسین بصری  
 سیاه سیاه اندیکه و ابی

ابوعلی فارسی



ابوعلی فارمدی ایست از شیخ الاسلام ابوالقاسم کرکاتی شیخ ابوالقاسم رانست در عالم باطن  
 بدو جانب یکی شیخ ابوالحسن خرقانی و او را از شیخ بایزید بسطامی و ولادت شیخ  
 ابوالحسن بعد از وفات شیخ بایزید بسطامی بعد از دو سال بعد و تربیت شیخ بایزید و بر  
 بحسب باطن است نه بظاهر و نسبت دوم اراده شیخ بایزید بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام  
 اندک حدیث و این نقل صحیح و ثابت گشته که ولادت شیخ بایزید هم بعد از وفات  
 حضرت امام است و تربیت حضرت امام ویرای روحانیت نه بصورت و حضرت امام  
 جعفر را شیخ ابوطالب یکی قدس سر در فوق القاب آورده که نسبت باطن بدو جانب است  
 یکی با والد بزرگوار خود یعنی امام امام محمد باقر و ایست از ابوالدین امام زین العابدین  
 و ایست از ابوالدین بزرگوار خود امیر المؤمنین امام حسین و ایست از حضرت امیر المؤمنین  
 حضرت علی کرم الله وجهه و ایست از امیر المؤمنین خاتم النبیین حضرت محمد مصطفی علیه السلام  
 و نسبت دوم بقاسم بن محمد بن ابوبکر صدیق است رضی الله تعالی عنهم و این حدیث  
 که پدر مادر امام و از فقهای سبزه و بی نظیر زمان خود بوده است و ویراست باطن است  
 فارسی و ویرای امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنهم و ایست از حضرت رسالت  
 نبیه صلی الله علیه و آله بوده است و باز شیخ ابوالقاسم کرکاتی نسبت را ویراست باطن است  
 ابو عثمان مغربی و ویرای ابوعلی رودباری و ویرای کبیر بغدادی و ویرای سمرقانی  
 سقطنی و ویرای معروف کرخی و ویرای بدو جانب یکی داود طائی و ویرای اجنبی  
 و ویرای محسن بصری و ویرای امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و ایست از حضرت رسالت  
 نبیه صلی الله علیه و آله نسبت دوم شیخ معروف کرخی بحضرت امام علی رضا است و

سند

اول

نسبت

بیم

ایشان ابوالدین زکریا را امام موسی کاظم و ایشان ابوالدین زکریا را امام محمد جعفر نقی  
نقل است که حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه چهار کس را خلافت دادند یکی  
امیر المؤمنین حضرت امام محمد حسن دوم حضرت امام حسین رضی الله عنهما و آنجا که میل از یاد  
و از حضرت کبیر ابن زیاد هیچ سلسله بطور نیامده که او در زمان خود چند کس را بر دست  
اما خرقه خلافت از او هیچ نیافت و از امیر المؤمنین امام حسن رضی الله عنه سلسله  
ظاهر نکست و از امیر المؤمنین حضرت امام حسین رضی الله عنه که پس از آن خود تلقین کردند  
و خلافت در طریقت دادند یک سلسله بطور پیوست و از خواجه حسن بصری رضی الله عنه  
انچه آمده خانواده طاهر شد مذمق اول در بیان شناسختن پیرو مرشد و طالب  
و مرید و تا کیم مرید برای مرید کشتن که با پیرو نما طالب بطریق اندکی  
شفاعتی بدویم حقیقی طالب شفاعتی یقینی نیست کنند که پیرو را در یابم و در بیعت او  
شوم تا فردای قیامت شفاعت نماید چنین طالب بعد از دست بیعت  
از پیرو هیچ وجه کردیدن نشاید پس هر نوع که باشد و قبول خود را در  
اختیار همان پیرو شاسته و احیاناً اگر پیرو رتی غبار پر کشید از دامان  
اندیشه او برخیزد و بجائی دیگر مرید گردد و دو مرتبه طریقت شود و در  
حقیقه بیدین رود چنانکه در شریعت دو معبود و کفر است همین در طریقت  
دو موجود یعنی که در طریقت دو پیرو نمود با الله با الله منها و الله و طالب  
حقیقه آنست که مال میال را که هست و هوایی خان و مان از سر انداخته  
در خدمت پیرو در آید و سالها سال لحاظم خدمتکاری و مراسم کفشی بر آرد

حضرت خواجه حسن بصری  
چهارم صح

بجا آورد



چنانچه فی آنند که عزیز از مریدان حضرت قلب الدین حیدر در خانقاه شیخ سید  
 سهروردی گذر کرد حضرت شیخ خادم را فرمود که طهارت آن مسافر بر خادم  
 حبس فرمودم طعام را پیش آن عزیز آورد و خواجہ بہت آستانہ سیر خود بایستہ بود  
 شیرین بیان آواز داد کہ با قطب الدین بکدام زبان شکرانہ تو بجا آورم کہ از خوش  
 هیچ جا فراموش نکنی خادم چون این سخن بشنید کہ آن خاطر و دل تنگ ستر شیخ آنہ  
 شیخ رسید کہ سب فراخ طور دیدی و چگونہ یافتی گفت کتابی با من سفید تا خوش شد  
 کہ طعام حضرت بخورده شکرانہ قلب الدین بجا آوردہ شیخ فرمود غلط نمیدی مرید  
 اوست و طریقہ مریدی از کجا باید آموخت القصہ مرید را بایستہ سر شستہ آلود و اعتنا  
 من کل الوجہ از دست نہادہ و قدم بر سوختہ از پا و ہمہ سیر بر دل نہادہ ہر لحظہ و لمحہ توجہ  
 و ہشدار داشتہ و عقاید خد متکاری و کفش برداری لازم شناسہ چون دخت  
 پیرو را بد مشروط اورا تسلیم بجا آورد تا کہ حضرت شیخ چیزی نہ ہر سہ زبان  
 از قیل قال فراموش ناز و درہم حال و فی کل الدحوال رضا مندی پیر جوید و بختویر  
 حرفی از بزرگی و کرامت و بزرگی دیگر نگوید بلکہ در تاملی کہ بکار با جارت شیخ ہنثار  
 کتہ و مرضایش بر دواز و تاز و دی بمقتضی رسد و مراد حاصل سازد چنانکہ عزیز  
 میفرماید اگر بی سیرکاری پیش گیرد ہلاکت را بہر خویش کشد و شمس بہر طامعی کہ درین  
 عصر بصفت موصوف باشد او را طالب دانند و سیری کہ دین زمانہ باوصاف  
 حمیدہ متصف باشد آنرا مرشد خوانند اگر چنین مرشد را مریدی کہ جا و دیگر بیت  
 نمکستہ پیر شفاعت بکند و تواند گرفت بر جاست و ہر شفاعتی را کہ مرشد تواند خوا

عالم  
شیخ  
طریقت  
دنیا  
خواہد  
برود  
سم  
بی  
علم  
او  
ش  
در  
باید  
کوفہ  
ہن  
قبر  
اکرم  
نزد

تا کید مرید که مرید میسر نمائند کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
 شیخ له فتیحه الشیطان پس باید دانست که مرید کوفتن و درستی کفتن و  
 طریقت فرض است و در شریعت نیست و بنیت ارادت نیست و فرض نیست زیرا که  
 دنیا اعتمادی ندارد و دینار زندگی را بنیادی نه چون پیمان عمر از دست اجل است  
 خواهد شکست درین کار تا خیر نیاید کرد مساعی استقامت در کوفتن ارادت راه باید  
 برد و پیری بدست آورده است مرید باشد و اگر نیست که مرید فلان پیر  
 شوم و آنجا رفتن نمیتواند پس آن که در سلسله آن شیخ باشد فی کمال مرید است و شود  
 بی مرید نمائند و آنکه بی پیر سرود از دنیا و نیست ارادت روف و اقامت زیر  
 علم شیطان دارند و از جهل مریدان او شمارند بدان ای عزیز شیخ که با او جاد  
 او مرید بزرگی بودند این کسی نیز نیست میکند که من هم مرید همان بزرگ شدم  
 شد و زم آنست که هزار کار ضروری موقوف داشته شود و در خدمت پیر بماند  
 دست نیست شود تا خیر و درنگ نکند و اگر مرید و است بهیچ راه رفتن نمیتواند  
 باید که خدمت شیخ که فرستاده بشود کلاه طلب نماید و طریق سدن و ادب  
 کوفتن بشود و کلاه اینست که ثابت یقین بر دعوت در دست راست آرنج  
 نهاد پیرسد که حضرت شیخ مرا پیری خود قبول نموده اند و مریدانی او گوید که  
 قبول فرموده اند من میدانم و بعد از آن کلمه استغفار و کلمه طلب و از منب الله  
 اگر مرید اند آرند شجره از طرف شیخ آن مرید را تلقین نماید و بخواند و اگر خواند  
 نتواند بگوید که حضرت شیخ را و پیری قبول کردی مرید گوید قبول کردم پس آن

مرد را لازم شیخ اعتقاد را لازم که یکفیه ناقصا بانی ارادت از دانه  
باشد و اجازت ارشاد از هاست حاصل نموده چنانکه ترغیب خاطر و خواست دل  
رهبری کند رجوع آورده در حصول احوال و تحصیل کسب کمال سعی و فواید  
مقام دوم در بیان اعتقاد و احوال ارادت و ترتیب ارادت و استحقاق و غیر  
نقل است از سید الطائفه شیخ حمید بغدادی قدس الله سره که هر سید را از  
چهار درجه کمال رسیدگی قال یقطع المألوفات و تدرک المحبوبات یا چیزی که  
بزرگی است هر چه یکی با هر جانی و هر که در جانی است شیخ را حسن و کمال  
یابد تا در عاقل که مرید باشد و رفقه محراب که در اینجا حسن شیخ عبارت  
از کمال ظاهر و باطن شیخ است تا بداند که در کمال است و تصرفاتش مرید  
مغلوب شود و محکوم حکم او شود اما درین زمانه از فکر آستان غریب آن  
بهران با حسن که مرید بجز و دیدن جمال آنها نشاید کرد و بطور غنی آینه یار  
دیدن عشق و اعتقاد و مریدان لفظا قصور افتاد که جمال معنوی بهر آن بوقع  
نظری آید که یکبارگی از خویش بیرون روند گرفتار محبت شوند و احوال خلل افتد  
و اعتقاد برادران سر زده است و الا نه بمقتضای حسن عقیده کسی که بطلب حقیقت  
میرسد آینه بهر از جمله حقایق نمی یابند فرد و مکرر باین فرموده و هر نفسی خاسته  
جهان پر شمس تبریز است که در می جو مولانا ثناء الله علیه السلام مرید است که این را بقصد  
و مطلوب میرساند و این عظمی است بهر مشروطیت چنانچه تبتا بر این مقال دل  
میگیرند و آن است که شیخ اکثر کرد و سیاحی کند و در آنجا حاجت حاجت اهل

باران

محرمان  
نویشت  
که مرید است  
الاطلاق  
بدست او  
زیبا و دلک  
حال گفتن  
رفقه در کمر  
نکبات  
احوال در  
که آتش فرو  
شوی گفت  
که ای نادان  
من خواجه  
اعتقاد بود  
بهر از هر  
درگیری  
اهل حال  
را در تی رسید  
اما بمقتضای



انوگشت که مرید شود چون بخانه رسیده بشی بخاطرش سر زد که عرضش آنقدر  
 که مرید نشدم امشب غم خیزم میکنم که فردا از خانه برآیم هر چه از غنایات  
 الا طلاق مرا خوشتر آید و در نظر من نماید که سر ارادت بپایش گذارم و زمام  
 بدست او بسپارم چون عا الصبح از خانه برآمد اتفاق برادر با گذر افتاد و حتی  
 زیبا و دلکش در نظر درآمد فی الفور غسل نموده سرور بپای آن درخت نهاد و نیزه  
 حال گفتن که گفت که من مرید توام باز از آن وقت کارش همین بود که بر صبح  
 رفته در گرد آن درخت چرخی چند زده نیزه بپای آن درخت میزدی  
 تا که آن استیلائی آب بیخ آن درخت از جا برکند و در دریا انداخت مرید  
 احوال درخت چون بر جانید آهی کشید و خود را نیزه بپای انداخت قبل از آن  
 که آبش فرو رود و لاله کند مریدی از دریا میزد و هر سید که چرخش را  
 شوی گفت که هر من هر و بد نباش من هم میروم آن مرید بپای درخت  
 که ای نادان جانی درخت هم میری شود این شخص بر سید که گفت  
 من خواجه خضرم گفت بلفیل هم نوی ملاقی بکرد و در از دست و خانی از  
 اعتقاد بود که او را نکند از اینجا باید دانست مریدی که کامل اعتقاد است  
 پس از هر قسم باشد بطلب میماند رسید و مقصد اصح میتراند که در لاله کرد  
 و سگبری بپای طلب بپایه مطلب گال نه محال است بر جز که هر و مرشد  
 اهل حال و صاحب کار باشد بلکه بعضی جای میری است اعتقاد مرید بر تبه اعلی  
 را او نمی رسید چنانچه می آرند که شفع بود است که دو دوازده سال سیاهی کرد  
 اما بمقتضای ارادت ایندی در هیچ جا سر ارادت بر آست نه میر نه ماه چون

سازد و امره  
 خواهر مدخل  
 موقوفه را بپای  
 عاقل مرید  
 سید نواز  
 نمی قول  
 کمال  
 عبارت  
 مرید  
 بپای  
 یاد  
 وقوع  
 مدتی  
 حقیقت  
 می شده  
 قصد  
 دل  
 اند

بعد از دروس الهی بنیاد رسیده سرد کرد زبان تفکر و برده بنیاد طرا و در دفع وقت  
 که آفتاب گرم بمغرب اجل فرو خواهد رفت پس چنانچه پیش از غروب آن جنگل  
 ارادت به امان سپری زخم که باقی عمر حکم کلی گیرد بدانکه همدل است به پیش  
 نموده که امتیاز بر کامل گشته که کامله اصل اعتقاد است صحیح از خانه برایم هر که  
 پیش من آید جنگل است بدامانش زخم باری از قاضای علمی چون نیز  
 از خانه خود بیرون آمد گمانی که در محله آن غریزی بود بنظر پیش در آمدن فی الفور  
 روی طلب می او آورد و سر ارادت به پیش نهاد به یکش را فید جان خود کرد  
 هر چند که از کفاس غنچه خدای و غرونی نموده که صاحب منی کفاس را هم خواست  
 که این همه تعظیم دینی و رونی ارادت بکار هم نمی و لیکن عشق ارادت  
 را هم نمی و لیکن عشق ارادت بیکه در دل و جانست مستر گشت خرقش  
 بر نفس دیگر در نظر آن غریز صورت نیست باری تا زمانی حویلی بوی  
 و مکانی بمانی گردید جار و درید حقیقه دلت لب به اعتقاد بسته  
 از دنیا نش بر راه دیگر نهفتار تا که کفاس از عهد خوفناک گشته در بازار  
 رفت و از آنجا چند پاله خورده بنامه خود رسید و آن غریز عشقش نکذ است  
 باز غنچه خواست که صاحب من در پی خاک و پیم میگردی از آنجا که مریدم  
 کرم باوه بر رخ و مد هوش تماشای صاحب میر بود صورت اجلال در دیدن  
 او نموده القمه کفاس در خانه در آمد و آن طالب بیرون در بایستاد تا زمانیکه  
 که باز جار و کش از بستر رحیمه و جار و بخدمت در دست گرفته متوجه  
 بآستانها شد طالب صادق قدم بر سر خیمت از متابعت و پیروی بر باز داشت

عبد از انکه  
 دست از دست  
 قدم دست  
 انهی برده  
 کفایت گرفت  
 الیاده است  
 قدری می آید  
 نهان مانی  
 و ب طراعتی  
 و نمی بستم  
 لوح پور  
 کفاس بر  
 قصور در  
 که اعتقاد بیک  
 امام حسن بصری  
 آمد دید که  
 بر رالیه افتاد  
 غیرت و رشک



بعد از آنکه تا حدی روزگشتی آفتاب بدریای مغرب فرو برد خاکروب  
 دست از جادوب گشتی باز داشته بجان خدو رفت و انیمید را سخ دم ثابت  
 قدم دست لبته تمام شب بیک پای ایستاده مانده ناگاه وقت سحر نقیضان  
 الهی برده حجاب از پیش نظر برداشتند و دید حق بین از نری تا شیر یا گاشا  
 کون گرفت کناس از خواب بیدار شد و بیرون آمد و دید که آن عزیز دست لبته  
 ایستاده است باز بعد از خوابی سخن آغاز کرد که صاحب من منی مخلوق راجه  
 قدری می آتی و کرامت میدی می میدی چایب که پیر را حالا هم بخوابی که از من  
 نهان مانی با وجود آنکه دل و دیدن من چنان روشن ساختی که نه طبعی فکلی  
 و ب طارعتی در پیش دیدم من چنانی که میگفت ای مولای من خود هرگز نمیدانم  
 و نمی بینم و ندیدم که پیر قوی خود از من بالا کن چه پوشی در دیدن بپیرت  
 تو را پوشید و نهان نیست نظر بالا کن و ببین چقدر کفایت آن مرید  
 کناس نیز از عرش آفرین روشن و فکلی گشت بیت کامل است پیر یا  
 قصه در دوست اعتقاد و مرید رحمت و یس جانمن از اینجا دریاب مرید  
 که اعتقاد بکمال است پیر نصیب از و هم مرید چنانکه می آرند روزی  
 امام حسن بصری قدس سره مصلوب بر دریا انداخته نماز میکند و رابعه بصری  
 آمد دید که پیر در چنان حالت است خوف هوا گیر شد امام حسن به نظر  
 بر رابعه افتاد و دید که رابعه از غنای پایی غنا دارد رابعه دالت که پیر عز در حالت  
 غیرت و رشک است رابعه برای آنکه داشت خاطر پیر دفع خود نای از مقام

در دفع فرست  
 ن چنگل  
 ب استعظم  
 برایم هر که  
 چون انمرد  
 آمدنی الفوز  
 بان خود کرد  
 چه خود  
 با بنایک  
 بر ادب  
 خرفتن  
 می گوئی  
 بلبسته  
 در بازار  
 کز دست  
 بکم  
 خیل  
 و بد  
 بایک  
 بوجه  
 بخت  
 بخت

منزل منزهه و محو حضرت کاری که از من توقع آمدن کار من بعد و کاری که  
 از من در ظهور رسیده کار خست و کار خدا ازین هر دو سیر است بدانکه  
 اکثر وقت در پایه سخن طریقت و حقیقت خواهی من لاهی از رابعه است و میباید  
 چنانچه می آرند که روزی هر دو عزیز گشته بودند که خواهی من فرمود که در اول قدم  
 از دنیا گذر گتم و در قدم دوم از حقیقی و در قدم سوم بخیر رسیدم را به گفت که  
 یا سیر براه و وصل یا قتی من مقدم اصل از خود گذشته بخدای رسیدم چنانچه خواهی  
 جیب غیر مرید حضرت خواهی هم ازین قسم بفرمود که خواهی را گاهای از خواهی جیب  
 رفتی میباید پس هر طایبی را که رشت و استعد او طلب حق و غم عالم اخروست  
 سعی در تبدیل خلق میکند که اهم است و سحرک هم عبارت از گردش  
 صفات است که مذمومات را بچوالات تبدیل دهد و بدیل گویند و گرنه عقاید  
 سنی و هزل شد بدین پیش است چنانچه مذموم جهانیا که شیخ ترقی الدین فرمود  
 قدس سره در کتبوبات خود می آرند که هر چه در عالم حیوانات است از هر یک صفاتی  
 در آری است و هر صفاتی از ان صفات که در دنیا بر آدم زاد غالب خواهد بود و از  
 قیامت خدا است آن ان که بر صورت همان صفت حشر خواهد بود چنانکه از روز  
 اگر غلبت بر غلبت فرد البصوت کلب بر خیر و اگر امروز صفت شهوت غالب  
 است فرد البصوت خیر تر دارند و اگر صفت چابک غلبت فرد البصوت رو با  
 حشر کنند دیگر صفات هم برین پنج قیاس باید که ذکر ترتیب ارادت و  
 استحقاق میرسد آنکه مرید شفاعتی را باید که ترتیب ارادت بجا آورده قصد

ناید

نایب یعنی شیرینی و کل برک و مایه زهرا بقدر استعداد و استطاعت مجرب  
 که یکبارگی در خاتمه شیخ نروغ و هم خبر کنند تا اول بخادم یا پیش خود  
 و بگوید که بندگان ارادت دارند مراد ریائی شیخ بنید ازید بعد خادم دست  
 گرفته بکنور بر دهرگاه که متصل حجره حضرت شیخ آید و پیشتر را بگوید در حجره  
 در آید چون نظر بر حال افتد بروی زمین بویسه دهد در حجره و بگوید بندگان  
 بواسطت خادم سر در ریائی شیخ بپند و با احتیاج تمام و محض مالا کلام بگوید که  
 بندگان را نیت ارادت است قبول کنید و یکی از بندگان در گاه شمار شیخ  
 و لازم که عذر کنند که من لائق سیری نیستم از خدمت کلان ترانند بر و پیشتر آنها  
 مرید شو مرید سر از قدم بر ندارد و حرف رسوایت و محکمی اعتقاد بر بیکری  
 نیت بندگان بعد از آن حضرت شیخ قصد کمال نیت پیشروال در ارادت و  
 اعتقاد مرید ملا خطه کند و معائنات نماید خادم امر فرماید تا وضو کنند  
 بستان بقیه روی شیخ التماس کند و پرسه باید که نخستین سینه بار کلمه  
 استغفر الله ری من کل ذنب از نبسته عمل او خطا او سر او علانیت و التوبه  
 بکار کنند بپوشیده بطریق معذرت بگوید که مالا لائق سیری نیستم بپیر ادبی قبول  
 کردی مرید بگوید به سیری قبول کنم بعد از آن در هر خانواده که نیت اراده داشته  
 باشد از خود یا حضرت صلی الله علیه و سلم بهمان دستور قبول کنند بعد از  
 خادم بدستور نماز و زانو پیش نیت بپند و سر دست رت جفوه در میان  
 نور دست مرید دهد و نزدیک شدن در گوش مرید بخواند بسم الله الرحمن الرحیم

شهد الله ان لا اله الا هو الملك الوهاب العليم قائما بالقسط لا اله الا هو الغني  
 المحكم ان الدين عند الله الاسلام لعين از مرید بگوید که از معصیت  
 توبه کنم هر چه دانستم و ندانستم و توبه بضرع نمودم یا ایها الذین امنوا  
 توبوا الى الله توبة بضوحا و کرمها و مردن آنها در نومل خدا و نیر از شدیم از روزگار  
 شیطان و کفر و ضلالت و بدعت و هر چه مرا از راه خدا نجات باز دارد و  
 اقتدای بولات و هدایت مقصد ایا که نمودم بدین و جان و امرات نرا امر  
 الهی شستم و توبی این ترا بهی پنداشتم و بنا لا تنزع قلوبنا بعد از هدایتنا  
 و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله  
 اله الا الله سبح یا هفتم یا یازدهم بار بگوید محمد الرسول الله تعالی بگوید  
 دست و زبان الهی داری و محو بر جاده شریعت حکم داری مرید گوید عهد کردم  
 بزبان و استوار شستم بدین تعبد پس بادای دو کانه شکرانه اراست امر فرماید و  
 بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه اخذ پس شستم بار بعد از سلام سر سجده نهاله بوضوح  
 تمام اول دعاء برای سر بخوابد بعد از سلام ایان خود و برادرش وینی که مرید  
 پس باشند خواسته سر از سجده برداشته فاتحه خیریت بخواند بعد از هر خیزد و سر  
 در پائی سر نهاده شیخ را لازم کردت سققت برکت مرید زند و دو جهان  
 دعاء برای تحصیل مطالب صوری معنوی کند بعد از بابل مجلس مصافحه کند  
 بعد از شیخ مقاض گرفته خدیوی از دست بی متصل مایل برات از آن متوفی  
 وقت شد که موی این آیه بخواند یا ایها الذین امنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما

بعد از آن پنج بنا و مستطاب بر میرد عرض کند میرد بگویند دل نیت و قیود کند بعد از آن  
 چهار ترکی بر میرد دهند و اگر در خانواده نشمارد باریک نقشبند قدس سرم میرد  
 کشته کلاه یک ترکی یعنی چینه دار بدو و خادم بنویسند شیوه حکم کند و ام  
 میرد شیخ بدست خود بنویسد و آنچه از کل و یک تنبول و شری و نقد و حقش آورده  
 باشد نخستین میرد نورا از آن قسمت رساند قابل این کار داند امر فرماید که  
 سیوم همه برای خرج تبرک گذاشته نصفی از آن بخا و مان قسمت نماید و نیمه را  
 با حاضر مجلس هر کدام را برابر دهد و اینجا اگر شیخ عیال مستطاب چهارم همه  
 با آنها داده از باقی همه سیوم بنیت عرض نماید و ششم را با حاضر مجلس و خدمت  
 مجلس شیخ برابر قسمت کند به گونه در ترتیب ارادت عورت و مرد و من کل الوجوه  
 تفاوت و تفاوت است مگر آنکه عورت مستطاب با بسیار عورت باشند آن زمان شیخ  
 حکم کند تا سه غنچه خود را بر سر طعم و اطراف آب گذارند و یک نیز از آن شهادت  
 در آن آب دهند یا آنکه گوشت رومال در دست راست که گوشت دوم بدست عورت  
 مستطاب دهد و ترتیبی مستطاب بعمل آرد و بعد بر کلاه یا دامن کلمه توحید نوشته  
 حواله هر کدام کند القصه اگر کسی نابالغ را میرد سازد در شریعت جائز است  
 در طریقت جائز نباشد و نزدیک بعضی مشایخ از ارادت پسر کامل بالغ نا  
 بالغ به یکسری وجه گویند نتواند اگر مادر پیر و پسر یک روزه را میرد کنند  
 ولیکن حسن نابالغ شود بوسیده همان بیعت از حلقه و وقت ارشاد و احاط  
 گرفته که کند و در محصل مطلب مستطاب بنیت ارادت بجا دیگر نرفته

لا اله الا الله  
 که از معصیت  
 نین اصفا  
 شدم از فرما  
 باز دارد و  
 نرا امر  
 از درینا  
 لا اله الا الله  
 بعد از یک  
 عید کرم  
 فرماید  
 که بگوید  
 نینی که میرد  
 نیز دور  
 بهای  
 نمی کند  
 رفتن  
 تمام

بدو که از غلام یا ستر خانی مولا مرید کرد و روایت شد و اگر صاحب خشتی کند  
 جائز است زیرا که مشورۃ عقل کمتر می باشد هر کمال و ناقص در یافت  
 نمیتواند و آن بلکه اصد نمی شناسد و صاحب او غافل و بالغ است نیک  
 و بد میداند و تحقیق گفته اند در دنیا غلام را با اجازت مولی مدار نیست اینم  
 اگر زنی بی رضای شوهر مرید شود باکی نیست که بوی و استغفار میکند و از  
 معاصی باز میماند و اگر زن و شوهر در یک مسکن در یک پیشگاه آویخته  
 که خرافات است و چون از نیکو بیک و بد است نروند اگر صاحب خلعت زن  
 خشت بیعت کند یا ذکر و شغل تعلیم نماید روایت شد رضای از جوانان  
 و اگر زنی عاقله و فاضله مرید شود و او است اما در حالت جنابت به عقل جائز  
 نیست اگر بر دوش خفته مشکوکه مرید سازد یا مرید و دختر خفته در عتقه  
 بر دوش و یا باکی نیست مگر که سوم در بیان کیفیت پیراهن و تقوی خرقه  
 متبوع خلعت در رویش بودن و شدن و این صاحب خلعت بر آن اختیار دارد  
 بدو که پیراهن بر چهار نوع است یکی خرقه ارادت دوم خرقه حکم سوم خرقه  
 تبرک چهارم خرقه کراهیت خرقه ارادت از پیر بکدرت بیعت دارد  
 یا در خرقه حکم آن است که مرشد هر دو خرقه تبرک که بزرگی صاحب برگشت  
 و خرقه کراهیت مرید یا طالب از پیر یا مرشد یا از هر صاحب خلعت یا کلاه  
 بپوشد و آن که من یح نامدار است بر کلاه مریدانرا که بعد تربیت تمام  
 خرقه خلعت میدادند و من برای آنکه تا آن نرا از قصد مصلحت باز دارند که

ارک

بدان

بره  
 قصد معاصی کند  
 بترسند که در برابر  
 نیکو کاران تازی  
 داشته کجاست  
 پس شخصی که بر جاده  
 علیه و سلم استوار بود  
 مستحق خلعت است

کاد بهی راه از روی  
 نه

برای



بدان

فقد معاصی کنند شرم کنند و نظر بر لباس نازک آن منتهی بازمانند و از حق بی  
 بترسند که در لباس نیکو کاران دست بمیاضی چگونه کنیم بدان ای عزیز که خرقه  
 نیکو کاران تا شیر نام دارد یکی از آن است که سالک به از مذمومات باز  
 داشته بختی آرد و بیرون حق ثواب و حرمت نازک آن که این بیوت مذکور  
 پس شخصی که بر جاده شریعت مقیم و هوشتا رها شده و بر راه مجری علی است  
 علیه وسلم استوار و جو و دام در راه حق ثواب باشد و بیاد و عیال و منافع و  
 مستحق خلعت است او را خرقه خلعت البتة باید داد که که ناز و روض  
 گاه بهیچ راه از وی قوت نگیرد و بر سبیل برکت و مناهای نرفته و تبر غنی  
 نفس و خواهی غایب است و اگر او را خلعت دهند جائز است که  
 فقیر نامشروع و خلعت شروع از وی موقع نخواهد آمد و آنکه در شریعت و  
 طریقت و حقیقت هیچ راه نباشد که راه است خلیفه حق و خرقه بیوت مذکور  
 چنین کسی بنای نهاده است چرا که او از دین و اسلام خبر ندارد و کسی بدین  
 ارادت بدو خواهد آورد و اگر او را بگوید که اگر شخصی از صاحب خلعت  
 خلعت را بپوشد و احاط طلبید و پیش از آنکه از بیوت برسد یا صاحب خلعت  
 خرقه خلعت نداده باشد او را خرقه دادن و خلیفه حق را دانست بلکه اگر  
 دهر یا گوید که خرقه توقف نماید و حق توقف کند و در خلعت در آن مقام  
 به باید که اول روز را در راه تمام کند تا خرقه ناسد خشک شود و در زیر  
 و ریش و قلاب و قلاب و قلاب و قلاب نماید و از آن خرقه خلعت بر شاند

بدان

دستار بزنند و در هر مقامی که خواهد بنشینند بدانند که اگر طایفه خلعت عیال باشد  
 او را در ذکر و فکر و مراقبه بسیار مسئولان زد چنانکه ذکر و فکر را هر آیهی فطرات معاش  
 ظاهر یعنی پرواز و از کار دنیا بیکار مینماید پس درین صورت محبت نیز که عیال و  
 اطفال و محنت کنند و در حق آن بزرگ عفو و خیر بکنند و روزی و نماز بکنند بکنند امر  
 فرماید هرگاه از کار دنیا فراغت دست دهد و کراحتی نکند بدانکه اگر صاحب خلعت  
 که فرزندانش خود و سال باشند از قید دنیا بیرون می آید و بدار البقا انتقال مینماید  
 باید که طریق اذکار و اشغال را به نیکی از خلعت و برسم امانت عوالم کند بشرطی که هرگاه  
 فرزندان و فرزندان و بالغ شوند امانتی است که حوائج آنها را سانی بداند  
 صاحب خلعت از دنیا نقل کند و در حالت انتقال فرصت دست نداد و یا از عدم  
 قابلیت فرزندان از راه باطن رخصت یافت که آنها را خلعت دهد و قائم مقام  
 عفو زد و اگر بعد از رحلت بمفوض صاحب خلعت جمعی از اکار برجامه بدین  
 بیوشانند پس و بجای پدرش بنشینند و با نباشد و مراد از امید گرفتن بهیچ وجه  
 جائز نیست مگر در امور ظاهری و است باید که توبه و استغفار و توبه در خدمت  
 خلیفه پدر و آئیند و از طرف پدر رخصت خلعت حاصل نمایند و اگر پدر بزرگوار  
 خلیفه نداشته باشد پس هر سلسله که پدر بگوید سلسله خلیفه و دیگر تقصیر که  
 خرقه بپوشانند و بجای پدر بنشینند مبادا اگر انفعلی بصورتی میسر نیاید در سلسله  
 دیگر رجوع آرند و روحانیت پدر را نشاند مناسب نه بدارند بدانکه  
 در پیش بسیار عجیب است و در ویس چون بغایت غریب است چنانکه خود  
 منقذ منقبت است و بدالدیر عطا رتبه میفرمایند که در ویس هزار و  
 یکصد منزل و چهل و چهار مقام است باید دانست و اگر تا می نماند بر

ازین

ازین یا نزنده  
 است پس سرانجام  
 در ادم حالت  
 خوف حجم سر  
 زکلی دوازده  
 چاردهم تفکر  
 در طریق فقر  
 ادنی عذر است  
 اگر نوع از انوار  
 محبت یکتا  
 که مجاز است  
 لوزگار و  
 راه باید محال  
 زمانه و دست  
 نمی آید خرقه  
 فقر که احتیاج  
 است که محال  
 حاصل می  
 برت آور  
 پاک و پاک



ازین پانزده مقام جایل نماند و الا درویش نیست و از بهر درویشی مطلق محرم  
 است پس سرانجام کارش معلوم مرید گرفتن اورا نشاید که سبب حضرت شیخ اهل سلسله  
 در دام محال است گرفتار آید و آن اینست اول توبه دوم ارادت سوم مهر چهارم  
 خوف پنجم شرم ششم زهد هفتم قناعت هشتم عزت نهم علم دهم استقامت یازدهم  
 قوت کل دوازدهم رضا سیزدهم لقا کفره شانزدهم کان روح الفاء ربه طبع عمل عله صاف  
 چهاردهم تفکر پانزدهم هستی الهی جانی هر جانی را که طلب حق و محبت است  
 در طریق فقر قدم مسایر و یابی تلک نشاید بدین تمام و اعتقاد و اکتفا مکنند  
 ادنی عذرت او اینست که از رتبه و مرتبه خلقتی غنی قانع میدان و قانع نشود  
 اگر نوع از انواع اینهمه در صفت او را ضعیف و قوی نماید و غریب است که از عالم  
 محبت بیخیزد و ازین جام جرعه در کام جاننش نهان کند آری کسی  
 که قیاسه بمخلوق آموخت میگوید و بمخلوق ظاهر الفت می پذیرد و از شدائد  
 روزگار و سختی گفت شود مردم غنی از خود خواره که در خلوت مکر و خدای ظواهر  
 راه باید محال است و آنکه بدعوی محبت حق در لباس فقر در آید باز از تلک کوی  
 زمانه و وقت زین طمع مردم سرگردان ننگ عار برون او صدق دعوی  
 نمی نماید خرقة درویشی بر وی حرام است بلی طالبان آله و سالکان این راه لباس  
 فقر که اختیار نموده اند درین حکمها سبب یکی در بر انداختن خرقة باعث ثبات  
 است که محتاج بمخلوق بگردند زیرا که لباس نفیس و فاخره و بهر ترد نام  
 حاصل می آید و درین خرقة اگر یک رقم از کار برود و رقم دیگر از عواید  
 بیت آورده بجائی آن تک میخورد و فراموشی را و سرانجام الیها برش  
 پاک و پاکیزه میگرداند و حرکت دیگر آنکه جامه نفیس بعد از یکدوماهی

ش  
 عیال مندا  
 خطر ارت  
 که عیال و  
 نخصه امر  
 خلقت  
 منماید  
 علی که برک  
 نی بدین  
 از عدم  
 تمام مقام  
 بدین  
 و وجه  
 ت  
 کار  
 کف  
 س  
 ت  
 و  
 بر

باید در تکیه بر حق استوار شد و سر برافراشته شود و در راه حق  
 و سراسیمه بجا طرأه نمی آید و فقیر شغل و کار را از دست می دهد  
 فارغ می شود و بهر حال نظر بر حکم کمال باید نمود که از او پیشین زدند و در بر کشیدند  
 تقدیر شکست و اذلال نفس و کبر است هوای نفسانی بدست می آید و اینها  
 اگر از سر جهنم و لشکر کرد و در دنیا می آید و با لشکر بی بر قفالتش زود و با خوراج  
 بمعصیت کث غارت است که فکر نماید و مخاطب نفس شود که این سلا و فقر است  
 و جایز است و تحمل است چه مناسب تحمل نمی در پی انتقام گوئی و با صلاحت  
 بمعصیت فروشی چنانچه در افعال سلطان است و قصد کند تا با او احوال زند  
 نه جانش خرقه پوشی که در حال غضب و غم قصد معصیت باین غیاب یا نفس آلوده  
 خطرات است باین است که در اندک فرصت بمبارسد و مقصود حاصل نماید و اگر در  
 زندان بپوشد مطالب قوم و ملحقه خاطر نرساند محض دریافت جاه و مقام از دست  
 از خلی اند بخاطر خطیر انگاشته است پس از خرقه در عالم آخر و طوق آتش در پیش  
 خواهد گشت فصل که ام المومنین حضرت سید عالم از صفای صمدیه و کمال  
 که آدمی از کلام بدید و فرمودند که هرگاه خود نیک بدارد و بهتر می انداخت که نقل  
 از حمزه و سرف الدین ابن شیخ احمد بنی بنی قدس سره می آید که اتفاق جد  
 اولیا یعنی هر که خواه از فرعون نیک داند و در یکتا از فرعون بدتر است پس تحقیق  
 باید گفت که مقتضای فقری و استعداد و رویش سرانگی و فردی است  
 خودی و نفس پروری اما اینجا شیخ و سیری هر لاج و نامرنگی نش

ندارد بلکه در تمام جمیع نسبت ساقط است چنانچه مولود عبد الرحمن حاکم بنو فزانه  
بنده عشق غدی ترک کن جایی که درین راه فلان چیز نیست  
خوب بماند و تقاوت بعد از جمیع مسامانه احمق و بد و توفیق نیست ذکر حکم اختیاری  
که صاحب خدفت بران حکم اختیار دارد بداند که میرسد صاحب خدفت را که شجره کلاه  
بشخص سپارد و بگوید که برود در فلان مقام یا فلان خلایق و نام من بگوید که هر که از  
سیدان نام اتفاقا و باروت آید از دست من بیفت نموده شجره کلاه یا انگشتر  
اگر غیری در شهری یا دیاری بصلحت نامدار است و صاحب خدفت را که توفیق او  
شیده و او را در میان پیران یاد شده خدفت با و فرستد فحاش است اما باید که آن غریز  
برگاه که خرده خدفت با و سید انگار نکند فی الحال که بر سر و دیده اند که قبل از آنکه در  
کشت و طبعی بر روی هر فتوح سر و کائنات خدفت می بیند خداوند عالم و ارواح  
پیران سلسله که خرده خدفت از آنها پوشیده خدفت او را بپوشانند و آن بزرگوار  
هر چند که تواند با اتفاقا در دست برین و سستی خود داند که در دست صاحب خدفت  
در دست خدفت گرفت که مرید من شود اگر جایی مرید نشاید انگار نکند وقت فیض  
در دست گرفته بمطلب اند فی الغرض از دست پایش ندارد و مرید شود بلکه در دست صاحب  
خدفت اگر یکبارگی پیران از بر کشیده به شیخی بپوشاند و با و دستار از سر فرو  
آورد و بغزنی بنداند و بگوید که من ترا خدفت دادم و با خلیفه ساختم باید که مشروط  
ادب و ادب و تسلیمات بجا آورده قبول نماید و زبان حال بشک و سپاس  
که خدفتا مرا نواخته است و بفضل و رحمت امید وارسا خدعت که جایی بر جلد بزرگوار

نمودند

کوفتم و بای بر بادیه هدایت نهادم و الا مردم بسیار خدمت میکنند و بر تبه نهایت  
 محنت میکشند بعضی را عیب می شود و بعضی را نه بد بلکه شخصی را خلافت می شود  
 از بسیار جا رسیده و خلافت کدام کس را اختیار نماید و بدیش کند که صلاح  
 و بر هر کار و موجب ریاضت و واقف راه و اهل انباشته خرافت او را در  
 پیش کردن مناسب است که کشف و کرامت از وی بظهور پیوندد هیچ خوار و عالت  
 ظاهر نکند و اگر کسی علم را بر ریاضت کرد و آخری کار از کشتن غایبی مانده و در  
 وظائف نماز و روزه باز ماند و علم از خانه و صلیح وقت کوبه میسهند که این مرد  
 محقق و حق شناس است خلافت او را دادند که در پیش کامل و مکمل اهل کس و صاحب حال  
 تواند بود و بعضی مردم که بطبیع و مطلب خود نمایی بر ریاضت مشغول جنگیده و کار  
 بجد می نمایند باز کند و در طیفه خوانند چون بخواهند در خلافت خواهند کار را بن  
 هیچ نمایند از صحبت و خلافت چنین که هر هر بر باید کرد و از خبر نیز باید نمود بلکه  
 رعیت بد اما خلافت آنها نباید بود که گواه راه اند از راه رشت بمر آن بهر سینه  
 بد بلکه اگر شخصی از دور یا از نزدیک به بیت الهوت مجتهد صاحب بیاد مردم بگویند  
 که این فاسق و فاجرت بعیت و مرد بکفر و فتن نشاید بگفتند آنها از ارامت مردم  
 نمایند چرا که از معاصی ثابت میسر و توبه میکنند که غالب است که من بعد از  
 دست کشیده باز دارد و قدم در راه بی یگانگ دارد اگر احوال او خواهد رفت و نافرمان  
 خواهد کردند است خواهد کشید و پشیمان خواهد کرد بد بلکه اهل خلافت لازم  
 که بعد از فراموشی و طائف از حجه بیرون نشیند تا که بقیه طلائع بیاید مردم ببرد

کرده  
 اگر در جبهه با طائف مشغول است چون خبر شود که کسی بفرمانت آید فی الحال در جبهه باز  
 دوازده مالداری بجا آورد و دویسری نماید تا هیچ کس در لشکر و کربان خاطر نرود و بیا مردم  
 مردم موافق تکلم الناس علی قدر عقول و در کلادر آید و از شهرت نه جویید الشیعه  
 افند و انشور لیسراحت و اقبال اگر کسی زیاده گفته یا دشنام دهد خاموش و خونسند  
 باشند و بی انتقام ننهند بلکه چون درویشی صاحب خلعتی که بیعتی بر حقیقه مرد  
 صلاح حاضر با غار و قوفی باید و مطلع کرد و مطلع خویش باید که خرقه خلعت و مثال  
 خلعت بدین معنی نوشته است ای ای یا الله او که لبیک الله ای ای یا الله ای ای یا الله  
 و الله یطیع علی بن الحکم و الله و الله صاحب الامور بعد از خود و اوفی بعهود و تعهداتی  
 علیه الصلوة والسلام الناس اهل افند او و در اندازان طریقت ابدی فلان مقام نگه  
 چون بنابر صلحیت برادر دینی واقف اسرار شیخ الشیخ فخر الدین خرقه خلعتی  
 علامه و معترض معصوم شجره سلسله و موجبات پیران کامل بر شدن کامل مقبول  
 و مقصود منجم ایم لائق نگه هر کدام که توفیق خدا طلبی درین راه رفیق شود و شایسته  
 رجوع آرد بسبیل شیخ مشار الیه آنکه هر که باروت صادق ملحق کرد و دست گرفت و او  
 لازم شناسد هر که بطلب سعادت اندوخت و او را در فرخنده او بسبب یک پیران کند و  
 از صراط و طریق خبردار باشد و طارک فیصل احوال خویش اندوخت و این معنی که معوضای  
 وقت بکاربرد نکته اول در پیش آید که از طلب و مرید صالح و پیران کار خلعت  
 و خلعت خویش باید نکته دوم مرشد و پیشانی که بطلب و ارادت شیخ را یکبارگی بخواهد و مرید  
 کند و خلعت خویش را نکند سم میتوان در پیش مواجبه و غایب شیخ مرید کرد و خلعت  
 سازد

مسطح احمد

بفرمانت بفرمانت  
 از خلعت فرستاد  
 گفت که صلح  
 فرستاد و در  
 خوار و عادت  
 می ماند و در  
 می ماند که انبرد  
 و صاحب حال  
 فخر و جلال  
 اند و کار باطن  
 بر باید نمود بلکه  
 بفرمانت بفرمانت  
 بیاید مردم بفرمانت  
 بنا از ارادت مردم  
 که من بعد از  
 خواهد رفت و نافه  
 اهل خلعت را لازم  
 لا تا بیاید مردم



گفته چهارم صاحب خدفت اذیت طالب و سلسله باید که از جلال متقد و اندازان حلال  
 دارد و نظر گفته بیاطن روحانیت بزرگی که متوجه احوال او نماید مرید گرفته بشود بنام  
 آن بزرگوار غایت فرماید اگر نظر بیاطن کردن نتواند پس قهر علیه اندازد و قهر  
 بنام بزرگی که برآمد مرید گرفتن از طرف طالع بزرگ لازم داند گفته پنجم در پیش  
 صاحب خدفت را باید در سلسله که حکم و معلوم است اگر کسی به نیت اراده طلب سعادت  
 رجوع آورد از هفت سلسله مرید گردد و وارثان مرید یکم مری در سلسله و دخل نماید  
 گفته ششم در پیش صاحب خدفت بزرگوار که طلب صائق و مرید و اتقی را بجزیه خدفت  
 عتقان کند و سرفراز نماید حکم آفات بقی می فرماید که خالی از عساکری در پیش  
 مسی و دو نهند بوقفا و در پیش آفات این دل شکست شود که شکست بکسری  
 همکار از همکار سکرد و بنای مسی و در جوار مسی حلقه غار و عساکری و دو نهند بنده  
 آرد پس طالب مری صاحب خدفت در شهری پایدار می گویند که نزد مسی و خدفت  
 از خود بنا نهند بنشینند گفته پنجم صاحب خدفت را باید که سوای غلام هر که طلب  
 آید بشرط بلوغ بیعت کند و مرید نماید و نزدیک بوقت مناسبت آنکه بر سر کامل باشد  
 شرط بلوغ و برای غلام اجازت موی منظور نیست مقله چهارم در تاج و  
 ترتیب عرس و سماع و سرائط اربعین و خلوت که طالع صائق برای  
 خود یا برای حصول مطلب و کرامتیا کند بد آنکه در شب عرس رسول علیه الصلوة  
 والسلام و شایخ کرام اولی و اعانتان بآنست که مردم کشته و صاحب سجاده  
 بنشیند گفته ششم با تمام نیز و یک قبر شایع بنشیند اگر صاحب سجاده و مزار آن بزرگوار

در تاج باشد  
 و ترتیب نماز  
 و توجه خاطر شایع  
 باشد طالع در محلی  
 را بنویسند  
 البسین  
 بدینواری که در  
 مجال نیست مکرر  
 چند بقادری  
 و موفد اگر من  
 بیاد و حضور  
 مجال کما باشد  
 نماز علیه و کم را در  
 ولیکن این سزا  
 وقت سماع آرد  
 مشغول نمازند  
 کلام تعظیم اولاد  
 تعظیم کلام و یا  
 صلا

در آنجا نباشد پس در هر وقت یک مجلس قرار نماید مردان و معتقدان اهل علم حاضر گردند  
جلسه ترتیب نمایند یعنی قوالان در مجلس شصت سه و دو کنند و اهل سماع بحضور دل  
و توجه خاطر بشنوند و اما باید که اول از آخر سماع حافظ کلام الله بنحی آیت بخوانند  
تا شیطان در مجلس سماع راه گرفتن نتواند نقل آنکه حضرت شیخ جنید بغدادی فرمود  
اولین را بنیادینند و پس رسیدند که ای بیعت ترا باطنی صوفی دوستی است گفت  
بدشواری که گردنیا بگیرم در آخرت گیرند و در آخرت میگویم بمولایم که بر نذر آنجا  
مجال نیست مگر در وقت سماع و وقت نظر بر نامخوان در آید من باشد چون خواب  
جنید بغدادی را از این امر آیت پیش بریت بحضرت خواب سری تقطی گفتند ایشان  
و فرمود اگر من میدیدم میگفتم که ای احمد در وقت سماع معتقدان و صوفی  
بپا و دو حقوری حتی چنان خوش میگویند که دنیا و آخرت را اندران و دخل نیست ترا  
مجال گویا باشد و خواهی نمود و غلو و غیور و قدس را از این خبر حضرت را گفتند  
نما علیه السلام را در خواب دیدند پرسیدند ای رسول الله تو میگوئی سماع فرمودند که اینک نشسته  
و لیکن ایشان را بگو که آغاز کنند پیش از سماع قرآن را و بعد از سماع باید که در  
وقت سماع آب و طعام و آتش در میان نیارند و اهل مجلس در حرف و حکایت خونس  
مشغول نیارند و هر چه یاد بختش منوجه بسماع باشد چون صوفی در سماع شوق  
کدام تعظیم الله لازم شناسد مگر سماع که خلف ترتیب بود اختیار نماید و در آن وقت  
تعظیم گذارد یا نکند از بد آنکه سماع بر چهار نوع است حلال و حرام و مباح و مکروه  
حلال مرا و است که در وقت سماع توجه خاطر بیشتر بقی باشد و در فوق

از سماع شکر  
از سماع شکر

دارد

در سماع معتقدان اندک  
نمایند مردان که گرفته  
بسم الله الرحمن الرحیم  
و اندک گفته می شود  
در وقت اراده مطهر  
در سماع دخل نماید  
و اوقات را بجز وقت خلوت  
در سماع در وقت  
و که شکر الهی  
در سماع در وقت  
نشان که نزد مسجد و  
خاک  
کلام هر که بطلب  
نحی اگر سیر کامل باشد  
چهارم در سماع  
بسم صاف برای  
در سماع علیه الصلوة  
نشی و صاحب سماع  
و مزار آن بزرگوار

بسم

و شوق و اشتها حقیقی که دراز قوالان هرگاه که آواز وصال بشنود حاصل گردد  
 چنانچه جز از خفه و از دیگران نماند و چون خبر فراق گوشش نماید از وصال آنوقت  
 حقیقی خور را بهر دردمند در گریه و زاری در آید مباح مرگ است که روی  
 دل بسوی حق آرد و کردار دامن خاطر بر لفتند تا قدم در کوی بی برآید و در  
 گاهی خود واصل بندشته نمید و گاهی بهر الکاشته بگریه میروند بر آنست که گاهی  
 میل بحق نماید و گاهی در مجاز آید حرام بر آنست که در وقت سماع میل  
 او اصل بجا نباشد و در هر حال بنظر غلبه مجازی متصور شود و تقصیر  
 در مجلس سماع خوشنوی بسیار دارند و کلی و غیره کافور در کار دارند و طوطی میوزند  
 و اگر شایسته شمع و چراغ زیاده میوزند از برای آنکه چنانچه صوفیان ظاهر  
 در حالت می آیند و حایمان در باطن سماع می نمایند پس چنانچه خوشنوی حفظ  
 میگردند و محفوظ میشوند در حضور صاحب سجاده و اهل خدمت نباید که بر سر  
 ماه قولان را طبعی نکرند یک نزار بر کوار یا در خانه شمع بنشینند و سماع  
 کنند تا ارواح نبرگان رحمت گیرند و فرحت یابند و صاحب مجلس را لازم که با اهل  
 مجلس طعام بخوراند و اگر بی احتیاجی نتواند قدری شیرینی در میان آرد  
 اگر این هم میسر نباشد بجان پاک بگریه بهر کدام دادن لازم نشاید اگر اینهم  
 دست نمی آید صاحب مجلس خادم را حکم نماید آب بگرداند که اهل عرض و مجلس خانی  
 نروند بدانکه ترتیب سماع راسته چیزی باید زمان و مکان و احوال زمان  
 یعنی وقت که در آن آنی سماع کنند و محفوظ شوند خاطر جمیع مکرر و مکرر

مجلس

در وقت

و شوق و اشتها حقیقی که دراز قوالان هرگاه که آواز وصال بشنود حاصل گردد  
 چنانچه جز از خفه و از دیگران نماند و چون خبر فراق گوشش نماید از وصال آنوقت  
 حقیقی خور را بهر دردمند در گریه و زاری در آید مباح مرگ است که روی  
 دل بسوی حق آرد و کردار دامن خاطر بر لفتند تا قدم در کوی بی برآید و در  
 گاهی خود واصل بندشته نمید و گاهی بهر الکاشته بگریه میروند بر آنست که گاهی  
 میل بحق نماید و گاهی در مجاز آید حرام بر آنست که در وقت سماع میل  
 او اصل بجا نباشد و در هر حال بنظر غلبه مجازی متصور شود و تقصیر  
 در مجلس سماع خوشنوی بسیار دارند و کلی و غیره کافور در کار دارند و طوطی میوزند  
 و اگر شایسته شمع و چراغ زیاده میوزند از برای آنکه چنانچه صوفیان ظاهر  
 در حالت می آیند و حایمان در باطن سماع می نمایند پس چنانچه خوشنوی حفظ  
 میگردند و محفوظ میشوند در حضور صاحب سجاده و اهل خدمت نباید که بر سر  
 ماه قولان را طبعی نکرند یک نزار بر کوار یا در خانه شمع بنشینند و سماع  
 کنند تا ارواح نبرگان رحمت گیرند و فرحت یابند و صاحب مجلس را لازم که با اهل  
 مجلس طعام بخوراند و اگر بی احتیاجی نتواند قدری شیرینی در میان آرد  
 اگر این هم میسر نباشد بجان پاک بگریه بهر کدام دادن لازم نشاید اگر اینهم  
 دست نمی آید صاحب مجلس خادم را حکم نماید آب بگرداند که اهل عرض و مجلس خانی  
 نروند بدانکه ترتیب سماع راسته چیزی باید زمان و مکان و احوال زمان  
 یعنی وقت که در آن آنی سماع کنند و محفوظ شوند خاطر جمیع مکرر و مکرر



نبود وقت حضرت و وقت نماز و وقت طعام نباشد مکان بیغیر تمام بر  
 و هموار و فراخ و بلند باشد که از دیدن او در کثرت آید و اگر مکانی هم چنین  
 بدست نیاید پس ترتیب مجلس در گوشه صحرای مقرر نماید اخوان یعنی احضار مجلس بدان  
 شیخ و دوستان را اهل سماع باشند از هر دو کفار و فاسق و فجار و خبیث مجلس  
 لازم نشناسد القصه در مجلس سماع احدی بیوضو و برکنند خاطر نباشد  
 و یکی چپ و دست نه بین چشم بسته و سر فرو انداخته بجنود و دل و دوزن و نور قد  
 نماز نیستند چون صوفی در روضه در آید هر کدام تعظیم او نماید و دست از دست  
 بر جای خود باشد تا صوفی که در آن لازم نشناسد مگر قوالان نزد یک است  
 کنند و اهل مجلس بکوشش و آهسته آهسته و خیاره بکلف نیاز چون  
 رقت شود و یکایک در سجده بنشیند و از سنگین و جامه در بدن خود را بکشد  
 و اگر در کبر و وزاری بتکلف در آمد جائز است چنانچه در خدمت عمر صلی الله  
 علیه و آله است ابوبکر فان لم تکنوا فبناکوا یا ایها الذین آمنوا اذکبا و استغفونی و اذکبا و استغفونی  
 رکعت پیشینست رکعت اول نماز و رکعت دوم سماع نماز هم با خودی است یعنی  
 که باید هستی باید از قیام و قنوت و کعبه و سجده و تسبیح و ترتیب قنوت اولین  
 و آخرین اما سماع سر با بخودی است چنانچه گفته اند هر که هر چه غیر حق است در  
 سماع سوخته که دوازده نجات که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی مع الله  
 وقت که بسجده فیه ملان و مقرب و کلابی و رسول میت و عزیز است یا غفور  
 ما را که اماناتین را هم خبر نیست و سماع بر سه نوع است یکی خودی که خفا

یعنی اگر با خدا نماند  
 در آن وقت مقرب و غفور است

و در روزی یغنی کربه سیمون مغنی یعنی بهوشه آرد نقل که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 در جمیع یازده نشسته بود که هر شب بر شل علیهم السلام این است آورده و از اسمها  
 انزل الی رسولی منی اعینهم فی فیض من اللوح مع ما عرفوا من الحق رسول  
 علیهم السلام از فرحت بر خاست و بگریه و خنده روی بسیار که از کشف افتاده معروف  
 مشهور است در مقام جمعی صد بار بودند و کمر و شتر اطراف برین وضعت که  
 خایب صادق برین خواب بر اثر حصول بدانکه گوشه کربن با انواع حجر برای الهوت  
 بر آوردن دینی و فلهای یقینگی از آنها جدا و بر کربن در قید قدم می آرد که در سال  
 تمام برین بحال چالیگان روز میسند و آقا و آنچه بزرگوار است تا شمس در دین  
 از بیستم ماه شعبان تا بیست و یکم ماه رمضان تا غره ذی قعدا بنا برین  
 از تاریخ که آغاز نماید یکی در دطالب صادق و سوادنی این برین قصد  
 خوراک کند لازم است که در عروج ماه یا بختی که در او امر با العکس فی اول آرد  
 فرائض و نیت و لیکن چون عمل حق بنسبت اعمال دیگر بالاتصال صائم بود  
 تا شمس میسر به این تاریخ بیستم یا نوزدهم شعبان المعظم برای اینک همون  
 و بعد از آن باینکه قبل از شروع دعوت طلب کفره اگر تواند طیب روزه خیار  
 کند و در سیمون افطار روزه باب ظاهر غسل پاک نماید و در حال غسل کردن  
 نام بزرگتر و غفلت نکند از آنرا میگویند که اهل دعوت از احلام و جان نرفته  
 بعد جامه پاک بپوشند و عطریات مالین در حجره در آید که در عرض و طول  
 پیش از سه آریخ نباشد و در حجره نهاده خور و کو حاکم یا بدستغاف آفتاب

دیگری خیار کند

بک آنرا گویند

الفقه  
 ثلثین لیلته و اتمانه  
 البقی صلی الله علیه و آله  
 قلبه علی سانه و  
 حجره و نیت و  
 و بگوید اللهم اعز بک  
 و لا خیر کنت فی  
 الرحمن پس من  
 السما و الارض  
 از فای آینه اگر  
 اللهم فی الباقی  
 بقصد آورده و  
 خلوتخانه را در  
 تا یک یا سه و  
 حواس متلاشی کند  
 تا در جان  
 شرط دیگر  
 دیگر مدافعه خود را در

الفقه

دوم یکی یعنی کرب سیروم منعی یعنی بهوش آوردن که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 در جمیع ایالات نشسته بود که هر چه بر سر اهل اسلام این است آورد و از اسمعوا ما  
 انزل الی السور الی آیتها من فیض من اللوح مع ما عرفوا من اهل السور  
 عبد السلام از فرحت بر خاست و بگریه جانم را میسازد که گفت افاده معروف  
 مشهور است در ان مقام جمعی صد بار بودند و کمر در شتر انظار برین و خلوت که  
 جانب صادق بنی خویا بر آن حصون بدانکه گوشه کربان با انواع حجر برای اوست  
 برادران دینی و مخلصان یقین یکی از آنها چند و بگریه در قید قلم آورد که در  
 تمام اربعین یک باب چلی کان روز میزد و اما در آنچه بزرگوارم تا شش روز و در  
 اربعین ماه شعبان تا شب عید فطر یا بیستم ماه رمضان تا غره ذی قعد یا شصت و  
 از تاریخ که آغاز نماید باقی ندارد طالب صادق و سواد این اربعین که قصد  
 خلوت کند لازم است که در عروج ماه یا بخت کند و اگر با انعکس فعلی آورد  
 فراتر هم نیت و لیکن چون عمل عین به نسبت اعمال دیگر بالاتصال حاصل بود  
 تا شش کم میدهند تا پنج بیستم یا نوزدهم شعبان المعظم برای اینک هم  
 و مبارک است باینکه قبل از شروع دعوت جلیل گرفته اگر تواند طیب روزه خست  
 کند و سیرم افطار روزه باب طهر غسل پاک نماید و در حال غسل کردن  
 نام بزرگتر و غسل کند آنرا میگویند که اهل دعوت از احکام و جانشین  
 بعد جامه پاک بپوشد و عطریا مالید در حجره در آید که در عرض و طول  
 بیشتر از سه آرنج نباشد و در حجره نهاده خورد و کو حکایت یا بدستماع آفتاب

دیگری ضایع کند

بای آنرا گویند

لایق لایق الله تعالی  
 قلبه علی سانه و شتر الطاریف  
 و بگوید اللهم اعز بک من  
 و لا خیر کن بی کما یست  
 الرحمن من صلیا یا سید  
 السما و الارض خفا و  
 از آنکه آید اگر چه دور  
 اللهم انی انبأ فی خلوت  
 بقصد آوردن و مرید  
 خلوتخانه را می تصور  
 تا یک یا شصت و هشتاد  
 عواس متلاشی کن  
 تا داخل جان الله  
 شرط دیگر هر  
 دیگر از فقه خود را



جایی نیاید و الوار کاشفات روحانی و تعلیماتی را بنی بگردند شرط دیگر که الدوام بقوه  
 فعل بر صوم که است که صوم را در قطع تعلقات جسمانی و حرکات فانی قوی است شرط دیگر  
 بر دوام سکت بر نفس و سخن بهیچ کس نگوید الا شیخ بقدر ضرورت و لزوم کشف و قایل عرض  
 احوال که من سکت و من سکت فحق شیخ شرط دیگر که در امر مراقبه باید آن شیخ نمونه است  
 زیرا که دل شیخ متوجه بکفرت مولی جانش است و هر ورده عالم غیب هر خطه از عالم غیب  
 منصب از فضل الهی بر دل شیخ میرسد پس از دل شیخ مریدان کلامه که هیکل شیخ را در پناه  
 و در قوتش تصور نماید چون آفتی و غریبی و غلو کند خیال خاطر راه را باندی که جمع  
 بولایت شیخ آرد و بتوجه ضمیر از شیخ در طلبه تا آن آفت و خوف متوقع شود هر چند که  
 نفسانی و شیطانی بود شرط دیگر که اعتنا حضرت شیخ را در غیب بدو رسد بقدر استطاعت  
 رحمت یا رنج صحت یا ستم در هر حال باطنی بیشتر و روی از شیخ نکرانند و الا فاعله اعتراض  
 بر شیخ نکنند و باهی اعتقاد از پادشاه ارادت فرو نیاورد و من الی وجه شیخ را بر می و شفق  
 و ولی نعمت خود شمارد تا تعارفات و لذت و جزایات ملامت پیرا مرید را بمنزل مقصود رساند  
 دیگر تقلید طاعت نه چند آنکه سخن صوفی از دوازده کار بیکار که داند و قوه موثبات  
 صلو و صوم و زکوة و ان و ذکر و ساکنانند شرط دیگر افراط و زور بهیچ نمی کند که از وجوه خلل  
 از وجوه نیاز و هدیه و نذر نبوه ملائکه نیاز حضرت است که بهیچ در ویش و قلم بهیچ نیست  
 رسول صلا علیه و سلم شناسه حق الله از مازکوة ندارد شرط دیگر در عمل جاری از مازکاد  
 شرب و اکل حیوانا جلدی است ترغیب خاطر بر دارد و احراز کلی نماید و آن کورت و  
 و نیاز و ماهی و ترب و سیرنی و آهک صندفی و زعفران شیر و جوات اهل خلق و حساب

دعای لازم که از این  
 و دو که نه بخت الوضو بکند  
 اندکی بهر دو کاهل که از  
 حاجت یا برای نماز جمعه از  
 نماز است کند مقابله  
 و نماز مغروس و شام  
 ابرئیس و معلومه ای  
 و غیره که بدانند  
 شیخ کون الدین الی  
 نموده منقوب از حفظ  
 باشد چنانچه بعد از آن  
 بیک سلام بکند و  
 رکعات تکبیر الله  
 الشفل منجربا الو  
 آیت الکرسی هفت  
 گفته اگر تواند یک  
 الفوت یا سا

و حق دانند که از این شمه برهنه کند و نزد یک ساید نشاند و یکم خفتن است که از غایت  
خواب از بیداری بر بستر زند یا سیر بر زانو کند است خواب کند و بیدار شود و بیدار شود و بیدار شود  
و دو کانه حرکت اوصاف بگذار و بگذار مشغول که در هر گاه که بیدار شود و بیدار شود  
و یکی است که از کمال که از هیچ نترسد تا تواند خود بیاورد و بیاورد و بیاورد  
جاست یا برای ناز جمیع از جرم بیدار که از او بی است که زنده انتقال نماید و از جرم  
نظر بر دست کند مقابله در میان فواید از کفارت و بیدار و دو کانه از  
و غار شکست و شادمان و صدقه العاشقین و صدقه القدر و صدقه  
اکثر ارض و صدقه ای حقه و بیداری عشر و تفسیر التفسیر و دفع بود آیه  
و غیر که بداند یک است که فی زمانه که شیخ الاسلام رئیس الدین و شیخ  
شیخ رکن الدین ابوالفتح قریشی خواجه قطب الدین قدس الدین سرایانکار  
نموده منقول از حضرت سالت نهاده همه الله تعالی و هم که در کنار فواید بسیار  
باش چنانچه بعد از آن ندانند بیدار که در روز جمعه قبل از شب چهار رکعت قبل  
بیک سلام بگذار و بنیت چنین که قیامت الله اصلي الله تعالی اربع یکبار  
سکرات تکبیر اللقب ما مات متی فی جمیع عمری و سائر فیها صدقه  
النقل من جمالی حقه الکعبة الشریفة الله اگر بخواند در هر رکعت یکبار  
آیت الکرسی بیست بار سوره کون بر مانده بار بخواند دل بخواند بعد سلام و  
کعبه اگر تواند یک مرتبه این دعا تکرار نماید بسم الله الرحمن الرحیم الساب  
الفوت یا سامع الصوت یا صیبي العظام بعد الموت و صل علی محمد و آل



دخالت

پس کس لازم شناسد

جائی نیاید و الوار کاشفات و حافی و تجلیاتی نیامد شرط دیگر مداوم روزه  
 فعل بر صوم گذشتن که صوم را در قطع تعلقات جسم و حرکت نفسانی قوی است شرط دیگر  
 بر دوام سکت بدین معنی هیچ کس نکند الا بشیخ بقدر ضرورت و کشف و قایل و عرض  
 احوال که قنکت سلم و من سلم فحقنا شرط دیگر مداوم مراقبه بادن باشد نه است  
 زیرا که دل شیخ متوجه بحضرت علی جلالت است و هر ورده عالم غیب هر لحظه از عالم غیب  
 منصب از فضل الهی بر دل شیخ میرسد پس از دل شیخ مرید نکند که هیچکس شیخ را دلیل راه  
 و بدرقه خویش تصور نماید چون آفتی و غریبی و غلو کند خیال خاطر راه یا بدرقه ای که جمع  
 بولایت شیخ آرد و بتوجه ضمیر از شیخ مدد طلبد تا آن آفت و خوف متوقع شود هر چند که  
 نفسانی و شیطانی بود شرط دیگر ترک اعتنا حضرت یعنی هر چه از غیب بدو رسد بقیض  
 رحمت یا رنج صحت یاسم در هر حال باطنی بیشتر و روی ارضی کمتر و لا اوفلا اعتنا  
 بر شیخ نکند و بای اعتقاد از پایه ارادت فرو نیارد و عن الوجه شیخ را برین مشفق  
 و ولی نعمت خود شمارد تا تعارفات و لذایع و جزایات مدلت پیرا مرید را بمنزل مقصود رساند  
 دیگر تقلیل طعام است نه خدا الله صفت از روزگار بیکار که دانند وقت مرگ است  
 صلو و صوم و تلاوت قرآن و ذکر سالک مانند شرط دیگر افطار روزه بخیزی کند که از وجبه خلل  
 از وجوه نیاز و هدیه و نذر نمود و اگر نیاز حضرت است که به نیت درویشی و هدیه به نیت  
 رسول صلا الله علیه و سلم شناسد حق است از مال زکوٰه نهد اند شرط دیگر در میان جلای از مال که  
 شرب و اکل حرام تا جلد بی دست ترغیب خاطر بر دارد و احتراز کلی نماید و آن کورت و  
 و نیاز و ماهی و ترب و سیرنی و آگ و صدق و غنیمت و شیر و جواهر است اهل خلق و حساب

و غیر

دعوت را ندانم که از این همه برهمن کند و نزدیکی نباید شرط دیگر کم خفتن است مگر از غلبه  
خواب انچه بدوید بر بستر زند یا سیر زانو کند آیه خواب کند چون بیدار شود بر خورست و خفته  
و دو کانه محبت الوضو بگذارد و بند کمر مشغول کرد و هرگاه که نکره ذکر بود و جسد پاک نماند  
اندر کمال آرد و کمال که از هیچ نرسد تا تواند خود به بیاضی معقد کرد و اند چون بخوا  
جاست یا برای نماز جمعه از جعبه سیرت آید و اولی است که زود انتقال نماید بطرف حج  
نظر برید است کند مقاله بهیچ در بیان فوائد نماز کفارت و تهجد و دو کانه نماز  
و نماز سحر و سحر و صلاه العاشقین و صلاه القلب و سحر  
اکبر ایض و صلاه الحاحیه و مداری عمر و توفیر القیر و دفع بوجیه  
و غیره که بدک لیدک اند کافیه رضایه که شیخ الاسلام رئیس الدین و شیخ  
شیخ رکن الدین ابوالفتح قرنی خواجه قطب الدین قدس العزیز عما تیر کار  
نمود که منقول است از حضرت سالت نهاده صلاه کافیه علم که هر کس نماز فرائد بسیار  
باشد چنانچه تعداد آن نداند باید که در روز جمعه قبل از است چهار رکعت نفل  
بیک سلام بکند و در وقت چنین کند فیت الله اُصَلِّیَ لِلّهِ تَعَالٰی اربع تکبیرات  
سکرات تکبیرات لَلْفَصَا مَا فَاتَتْ هَنِّیَ فِیْ جَمِیعِ عَمْرِیْ وَ سَائِرِ فِیْهَا صَلَوَاتُ  
الْفَلَ صَوَّبَ جَمَاعَیْ حَمْدُ الْکَلْبَةِ الشَّهِیْدَةِ اَللّٰهُ اَکْبَرُ نَوَافِلُ دهر رکعتی بعد از  
آیت الکرسی هفت بار سوره کون یا نوره بار بجز در دل بخواند بعد سلام و در  
کفّه اگر تواند یک مرتبه این دعا نکرار نماید بسم الله الرحمن الرحیم الساب  
الفوت یا سامع الصّوت یا صبی العظام بعد الموت و صل علی محمد و علی

لعمروا مرقده  
است شرط دیگر  
وقایع هرگز  
شیخ فخر الدین است  
طه از عالم غیب  
شیخ رادیه  
بدرقی که جمیع  
شهر هر چند  
سید بقیه  
و فله اعراض  
بر بی و شفق  
نزل مقصود  
فوق سوابق  
که از وجه طلل  
و هم به بیت  
ملای از مالک  
آن کونست  
اهل خلق و

ال محمد واجعل تكفير احراما فانك تعلم ولا اعلم وقت تقبل  
 ولا تقدر وانت علام الغيوب يا واهب العطايا يا غافر الخطايا يا سميع  
 يا قدير ربنا ورب الملكة والروح رب اغفر لنا جميع ما قبلنا من الذنوب يا ذا الجلال والاكرام وحي  
 انت العلي الاعظم يا ستار العيوب يا غفار الذنوب يا ذا الجلال والاكرام وحي  
 تعالى على خلقه محمد بن عبد الله واصحابه اجمعين وحشرت لير المؤمن علي كرم الله وجهه  
 از حضرت بنی محمد علیه السلام نقل میکند که اگر شخصی نماز بمقتل قضائش  
 باد از این چهار رکعت از در او ساقط شود صحابه هر یک از ایشان را دعا کرده و گفته اند  
 عمر آدمیش از آن مقدار بابت هر سال است نماز آن شخص ساله از کدام راه محسوب نمایند  
 فرمود هر چه از وقت گشته و هر چه از والدین و فرزندان او گشته همه قبول افتد و هر  
 از امیر المؤمنین مرتفع علی کرم الله وجهه که فرمود هر سال صاحب الله علیه السلام که سه  
 در حالت نوافل و سبیری نماز فائده از حد و شمار تجاوز کرد باید که شصت و شصت پنجاه  
 بابست و پنج سلام بگذارد بخواند هر رکعت سوره اخلاص یکبار چون نماز فرائض  
 صد مرتبه کلمه استغفار تکرار نماید آمرزش دارد و ثواب نماز صد مرتبه ترمیم نموده بگذرد  
 فرائض و نوافل یکبار الله اکبر یکبار و الحمد لله کثیرا سبحان الله بکرة واصباح و دعه بار کلمه تحمید  
 بخواند بعد از آن دو گانه وقت الوقف بگذارد بعد از فرائض سه بار کلمه تحمید و عدد دعا  
 علم الله و قدره ما علم الله و هلا ما علم الله و سه بار استغفر الله عزلی من کل ذنب  
 و اذنبته عند او خطا او سهوا او غلا و نیت و اقرب الی من الذنوب الذی کما  
 اعلم و انت علام الغيوب لا حول و لا قوة الا بالله العلی العزیز خواتم دوازده رکعت

پیش یک رکعت  
 بارده بار و سه  
 آنچه بعد از نماز  
 و یکبار بابت  
 بگوید بعد از نماز  
 ثلاثم خطا  
 السهل العسر  
 و شاکل الهم  
 شود و ثواب  
 رکعت او  
 برای خود  
 کثرت و تحمید  
 حین تقصیر  
 باید که  
 که خواهد  
 قبل نماز

پیشتر رکعت سلام در رکعت اول بعد از فاتحه سورۃ اخلاص نمازده بار و در رکعت دوم  
 یازده بار و در سیم ده بار و در چهارم نه بار علی هذا القیاس هر رکعت یکبار گم کرده  
 اخیر بعد از فاتحه سورۃ اخلاص یکبار بخواند و بعد از ادا هر دو گانه قدری بنشیند  
 و یکبار تسبیح و استغفار این مناجات قطب الاقطاب صلواتی است بر محمد و آله و ائمه  
 بگوید بعد از فراغ هر دو رکعت بر آورده بهر نماز و حضور و دل نیکو نماید آنکه آنچه بدو  
 ندانستم خطا کردم به بخشش ادا تحریرم فی الدنور فاستغفرنا ایا اهل القبور کالمکة الله محمد  
 الرسول الله اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک و صل علی جمیع الانبیاء و المرسلین  
 و صل علی کل الله و کذا المقربین و علی عباد الله الصالحین و محمد بن ابی القاسم احمد بن محمد بن  
 شمس و ثواب بسیار باید ترتیب و کمال این تسبیح و تهنیت آمیزش شود و خواند و تالی و مسمان بخواند و در  
 رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص یکبار و در دوم معوذتین ده بار بعد از سلام  
 برای خود و دشمنان تا سر آفرینش خواهد مستجاب شود و گفت بار بخواند یا غیاثی غمناک  
 که بر وجهی عند کل موتا و معافی عند کل شقا و معونی عند کل وحشة و یا حاجا  
 حین تقطع حبله یا غیاثی قبل کرد و ترتیب نماز معکون بدو این نماز عجیب است  
 باید که شک خود را از آب و طعام خالی داشته بعد از دو گانه تحت الوضوء در هر محلی  
 که خواهد در حجر یا در شاخ خرشت در هر دو بار تسبیح معونی بطریق که روی یا سب  
 قیده باشد خود را در کون اویند و در رکعت نماز ادا نماید و در هر رکعت بعد از فاتحه  
 آیت الکرسی یکبار و اذاجا و اخلاص سه گانه بار و چهار رکعت دیگر یک سوره بگذارد  
 و در رکعت اول بعد فاتحه هر چهار قل چهار گانه بار و در دوم سه گانه بار و در سیم

دوم

تسبیح











11





Scanned with CamScanner

التي قدمت بها على خلعتك بوجدهت وسعت كنفني لا اله الا انت يا غيثي  
 انكر انعمه برخيزد بازده قدم بسوی قبله برود و در هر کام بازده قدم بسوی قبله رود  
 و در هر کام بازده نام حضرت نعت الاسلام بکبر الالهی نامی آنحضرت و الا نعت  
 اینست بازده نام حضرت <sup>است</sup> <sup>قدس سره</sup> محمد محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلده - شامی الدین  
 ابو محمد عبد القادر جیلده فی سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلده - شیخ محی الدین ابو محمد عبد  
 جیلده - قطب محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلده - غوث محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلده فی  
 مخدوم محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلده - مولانا محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلده - درویش  
 محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلده - فیض محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلده - عزیز محی الدین ابو محمد عبد  
 جیلده بعد از آنکه بار فاکه بازده بار اخلاص اوله و آخره سه گان بار در سه مرتبه هر  
 نوبت آنحضرت نیاز کرده در سه نایام کار از حضرت این اعانت ظاهر و باطن  
 است اولی آنکه در سه حاجت و ما کرده و نیت نماز استمارة اینست نیت اینست  
 و تعیین صلوات الا متوجهاً منی الی الکعبة الشریفة الله اکبر الضم و رکعت یکبار  
 بخواند در رکعت اول بعد فاتحه کافرون یکبار و در ثانی بعد فاتحه اخلاص سه بار بعد از آن  
 چیزی حاضر فی بیت یکبار بخواند روحانیت حضرت بنور الایضام را حاضر نموده  
 یا باحضار صورت حضور گشته بزبان حال طلب القاس نماید و رو بقبه یا بر منبری  
 کند و متوجه آنحضرت روحانیت بنسبت است الله قاضی الحاجات که در دو مرتبه این  
 دو رکعت بخواند در هر رکعتی بعد فاتحه سوره اخلاص و معوذتین هر یک بازده بار بعد از  
 سلام و ضارعت بر زمین نهاده چهل و دو بار بگوید آلهی بحرم آنوقت که توبه در



ان شاء الله اكبر بخواند در هر ركعتي بعد فتم سورة اخلاص يازده بار بعد از سلام  
 بسجود آورده بگويد يا شيخ الثقلين ويا قطب الحدين ويا غوث الصمداني امين  
 في قضاء حاجتي يا قاضي الحاجات امين بعد بر خيزد و يازده قدم بطرف اوراق  
 برود و در هر قدمي يا غوث الثقلين في الدين ابي محمد عبد الله شاه چاهي يازده بار  
 و امين ديني في قضاء حاجتي يا قاضي الحاجات امين چون يازده كام رفته باشد  
 پاي راست بر پاي چپ كند آهسته يازده ركعت در سجود بخواند يازده كره سوره فاتحه سوره  
 يا هفت بار آيت الكرسي و يازده بار سوره اخلاص و يازده بار يا عبيد الله اغثني يا  
 الله كفرة حاجتي كه باشد عرض نمايد و بخواند در خديت اخضر السيلام بعد از  
 فراغ التماس بطيب پس با سر كند بر صحنه نشيند و در سجود يا غوث الاعظم ده بار  
 آورد و در رخت كند چون باز ختم نمايد نماز چاك شد امين بكي است بركت طلب  
 مقصود رسد و روزي از حضرت محمد سلام كن نام من لعظم بركت كه عندك است

صلوات الله على محمد و آله  
 چهل يك بار اخلاص

يا ابا عبد الله كذا مقصود رسد و در سجود بخواند يازده كره سوره فاتحه سوره  
 يا هفت بار آيت الكرسي و يازده بار سوره اخلاص و يازده بار يا عبيد الله اغثني يا  
 الله كفرة حاجتي كه باشد عرض نمايد و بخواند در خديت اخضر السيلام بعد از  
 فراغ التماس بطيب پس با سر كند بر صحنه نشيند و در سجود يا غوث الاعظم ده بار  
 آورد و در رخت كند چون باز ختم نمايد نماز چاك شد امين بكي است بركت طلب  
 مقصود رسد و روزي از حضرت محمد سلام كن نام من لعظم بركت كه عندك است

بخواند در هر ركعتي بعد فتم سورة اخلاص يازده بار بعد از سلام  
 بسجود آورده بگويد يا شيخ الثقلين ويا قطب الحدين ويا غوث الصمداني امين  
 في قضاء حاجتي يا قاضي الحاجات امين بعد بر خيزد و يازده قدم بطرف اوراق  
 برود و در هر قدمي يا غوث الثقلين في الدين ابي محمد عبد الله شاه چاهي يازده بار  
 و امين ديني في قضاء حاجتي يا قاضي الحاجات امين چون يازده كام رفته باشد  
 پاي راست بر پاي چپ كند آهسته يازده ركعت در سجود بخواند يازده كره سوره فاتحه سوره  
 يا هفت بار آيت الكرسي و يازده بار سوره اخلاص و يازده بار يا عبيد الله اغثني يا  
 الله كفرة حاجتي كه باشد عرض نمايد و بخواند در خديت اخضر السيلام بعد از  
 فراغ التماس بطيب پس با سر كند بر صحنه نشيند و در سجود يا غوث الاعظم ده بار  
 آورد و در رخت كند چون باز ختم نمايد نماز چاك شد امين بكي است بركت طلب  
 مقصود رسد و روزي از حضرت محمد سلام كن نام من لعظم بركت كه عندك است







یکبار آیت الکرسی و هزار بار یا هویا الله خواند و سبب برده حاجت خواهد یافت و  
نماز شب و شبیه رکعت برده یا پنج سجده بگذارد بخواند و هر رکعتی بعد فاتحه اخلاص بخواند  
و مغفرتین بیکان بار بعد از سلام صد بار در وقت صد بار استغفار صد لا حول و لا قوة  
الا بالله العظیم و صد بار اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن تعالی و ان جنتی و اهلها  
عما یریبانی صغیرا و اغفر اللهم لجميع المومنین و المومنات و المساکین و المساکات  
صنعم و کاهنت انک مجید العزت و جبار بان و رحمن رحیم بعد از فراغ سبب برده  
هر حاجتی که بخواند یا در نماز و غیره بعد از اشراق چهار رکعت نماز بگذارد بخواند و در  
در هر رکعت بعد فاتحه امن الرسول الی بعد از سلام یا رحمن یا رحیم هزار بار تکرار نموده  
سبب برده هر دعائی که از حق سبحان است عاقله مقول یا عاقله مقول یا عاقله مقول  
چهار رکعت بخواند و در رکعت اولی بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در دوم بیست یکبار و در سوم  
سیصد و در چهارم چهل بار بخواند بعد از سلام و بعد از مغفرتین و دعا اللهم اغفر لی  
هر کدام هفتاد و پنجگان بار بخواند آمیزد شش و هر دعائی که از حق تعالی خواهد کرد و  
نماز شب و شبیه رکعت نماز بگذارد و بخواند و هر رکعتی بعد فاتحه آیت الکرسی و شش قل  
آخرین بیکان بیکان بار و بعد از سلام دعا زده بار اخلاص و دعا زده استغفار الله را  
خواند هزار بار یا واحد یا احد یا احد بخواند و در رکعت نماز دیگر دعا زده سبب برده هر  
که بخواند مقول یا جابر کرد و نماز شب و شبیه رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد فاتحه  
اخلاص و مغفرتین یا نزهه کا بار بعد از سلام در وقتیکه راقیه الکرسی استغفار از یک  
یا نزهه بار تکرار نموده هر حاجتی که داشته باشد از خدا تعالی بخواند یا جابر کرد

روز دوشنبه

شب سه شنبه



قال النبي صلى الله عليه وسلم عاشوراء فكا نما صام الله كل با الضم الكرم في روزه  
 بعد از نماز شریف غسل کرده جامه پاک و معطر پوشیده حین الله و کفری مع الله من دعا  
 و ایشاع الله من اعظم بحال الله تکرار کند بعد از دو رکعت نماز بکند و بخواند در رکعت  
 اول بعد فاتحه آیه انکرم و در دوم و آنرا تا آیه سوره آخره بعد از سلام در دو رکعت این دعا بخواند  
 یا اهل الاولین و یا اهل الاخرین لا اله الا انت خلقت اولی و خلقت فی هذا الو  
 و خلقت آخر ما خلقت فی هذا اليوم اعطین فیها خیر اولیت فید اولیائک و اولیائک  
 و اصفیائک من ثواب اللیل یا و الله هم لی ما اعطیتهم غیره من الکرم اتمی محمد صلی الله علیه و آله  
 تعالی علیه و آله و عقیق و یا رب چه الله نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر بی شک و شبهه مغفور  
 آمرزیده کرد و انهم انکرم در روز عاشوره چهار رکعت نماز بکند و بخواند در هر رکعت بعد از  
 فاتحه سوره اخلاص یا زده بار بعد از سلام ثواب بار و اح مطهرین امیر المؤمنین حضرت  
 امام حسن و امام حسین نیاز کند بی شک و شبهه و احل است کرد و خاتمه ایضا و تسبیح اشراق العاقین  
 از حضرت سلطان العاقین ابو بکر صدیق قدس سره که من این نماز را بگذارم و بعد از آن حاجت  
 امین را در خواب دیدم در غدا رحمت حق سلام کردم روی مبارک از من کرد و اینده نوه  
 آه از بکر آورد و گفت که از من کلام گناه چه فقیر بوقوع آمد که سلام نمیکند فرموده  
 که از تو گناهی نیامده اما از شرم نظر بسوئی نمیدانم کرد بعد ثواب که بر ای گناهی  
 با تو عهد میکنم که ترا با خود در هر شب تمام الضم در روز عاشوره ده خیر میبندد یک روز  
 دوم نماز سیم مرتب بر سر نیم چهارم ختم آیت ششم زیارت هفتم مبارک  
 هشتم فراخی فقیر بر عیال هم سرده دم دعا اللهم اجعل من مالک فاجبه و اقرین

اللهم اعلم انی  
 الايمان بلی  
 المحن العاقبة  
 بخواند و کرم  
 رکعت نماز بکند  
 ندوة العاق  
 هفتاد و یک بار  
 باید که در  
 از سلمان  
 الدین  
 معین  
 آسمان و  
 آن روز که  
 کسب نبرد  
 حاصل  
 بخواند  
 سلام  
 و اقرین

فهرست





مرحمتك يا ارحم الراحمين

[illegible]

در قریب السحاب

الحمد لله



ز فراخ سیرجید آورده این  
 فانی بختی بختی بختی  
 اندخت در صلی فی بخت  
 شهر رمضان بختی  
 غم من من به کبیر  
 الیوم تاسیبت و نقت  
 بسلام بکند از هر چه  
 نکر از غم سیرجی کند  
 بخند از بخواند در هر  
 خواهد بیاید ذکر  
 بخواند در هر کجی  
 بنویسند و دو از  
 ولی النیر و ایار  
 انکاست این  
 سورة قدر یک  
 در و آیه اک







سازگار  
که بدین نیت  
نفس و  
و قد غفر  
را مانده  
نظام  
من قبل  
به بار  
فان  
من  
القوم  
نظم  
ور  
ده  
بیکار



بہادوہری.

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
هدى للناس الى صراط مستقيم  
والصلاة والسلام على من لا نبي بعده  
وبعد فقد بلغنا من فضل هذا الكتاب  
والعلماء الذين كتبوه ما لا يحصى  
فقد كانوا قد جمعوا بين العلم والعمل  
وبين النظر والتجربة فلهذا كان هذا الكتاب  
مفيدا لكل من يريد ان يتقن اللغة العربية  
ويحسن الخط ويكتسب العلم والعمل  
فمن أراد ان يتقن اللغة العربية  
ويحسن الخط فليكن هذا الكتاب  
من اول ما يقرأه ولا يتركه  
حتى يكتسب العلم والعمل  
ويحسن الخط ويتقن اللغة العربية  
فمن أراد ان يتقن اللغة العربية  
ويحسن الخط فليكن هذا الكتاب  
من اول ما يقرأه ولا يتركه  
حتى يكتسب العلم والعمل  
ويحسن الخط ويتقن اللغة العربية

بمقتضای رسد و اگر مستند نوشته زیر سر طاعت گذارد اصل استرسد و اگر در نوشته در وقت  
طرح آفتاب نوشته بخود دارد و معاند طبع محکم او شوند و از رتبه افتاده باشد باز دست دهد  
باید که در وقت نوشتن یا با بار یا کسین بخواند اگر کسی بکفایت متواتر هر هفته هزار بار یا بیشتر کند  
سود طبع را در خواب ببیند و اگر بخوبی نه صد بار نوشته شسته بخود دهد و اگر در وقت طرح  
نوشته بخود دارد و سحر و جادو چشم زخم بر روی نهاد و اگر بکفایت غفلت بر کند هر روز سحر و جادو  
مردم نوشته زیر دندان دارد و عالم ارواح را می بیند که باید که در وقت نوشتن یا بار یا کسین  
ح اگر در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند  
ح اگر کسی شعله از غایت خیر نماید باید که بعد از نماز هر روز یکصد بار بخواند یا در وقت بخواند  
طراحی معلوم نباشد بقیه یا نوشته در زیر سر گذارد یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند  
و اگر کسی چهارشنبه در شب بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند  
و اگر کسی در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند  
و اگر کسی خواهد که دشمن از سر بر ندارد یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند  
دشمن هزار بار بخواند خدا آن مقصود را بر تو غنی فرستد و اگر بکفایت یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند  
طرح بقیه یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند  
بر در راه نیاید و در وقت نوشتن یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند  
مفطحات قلوب و کمال محفوظ و محفوظ باشد اگر مقصد یا نوشته بخود دارد یا بر سر بخواند یا در وقت بخواند  
در چشم مردم عزیز باشد اگر کسی در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند  
از خانه بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند یا در وقت بخواند







یا ضار کهید و اگر چهارصد بار بگوید یا اید که یا ربته منوی اگر صد بار نوبت بخورد  
 جبه خلدن طبع و سخن او کرد و اگر هفت هزار بار هر روز بگوید یا خلق یا نیاز شود و چون  
 الله تا و حسن توفیق خاصیت بسیار برای بر آمدن حاجت و بینی و دنیا و بی کلیت  
 ترتیب خیر بجا آورده بخواند هر کاری و مطلب که در دست باشد بر علم خاطر میسر آید خاصیت  
 سوره فاتحه و سوره حضرت رسول ص الله تا و سوره که هر که سوره اقل عمران مداومت کند از  
 بهر اطمینان بکند و در هر روز و تا حق تعالی او را خیر عطا کند و دیگر اگر که نیست  
 خلدن از دایم و فراخی معیت بیت کبار در رب و در بین ترتیب کند که بعد از هفت  
 بار چون بدین آیت سه و ترقی من تشریف حمد الله یا نارج اللهم و کاشف الغم و یا مانی  
 الوعد و یا نوال العید یا حی یا قیوم یا لا اله الا هو لا اله الا انت فی حق و خیر و یا مانی  
 و یا مانی و یا مانی و یا مانی من الغفر پس از آن با تمام سوره کوشه معصوم و خاصیت  
 سوره قمر و سوره زل زل زل که سرکش و جنگجو و شیخ و بدو باشد که هیچ وجه او را  
 آرام کردن نتواند باید که این سوره را بصد بگوید و باب باران سوره بخواند فی الفجر  
 خوشتر شود و از حکم او سرور شود اگر روز جمعه بعد از نماز باشد هفت بار بخواند هر روز  
 دست بدمد و بر روی مالک کعبه دفع شود خاصیت مائمه نیست دفع خط و کفرانی و یا رب  
 باران رحمت هر روز هفت بار بخواند و در اینجاست در نماز و غلبه مائمه من السلام که  
 و هفت بار بر محمد ص الله و آله و سلم و در وقت فرست و بگوید اللهم ارزقنی فیضه صالح الدعا  
 و انقض فیضه اوج و الا مان یا من لا یحتاج الی البیاء و التفسیر یا ناه فی الصدور العالمین  
 بر حسب نام ارحمن العالمین برای هر حاجت چهل کبار بخواند چون بدین آیت سه  
 رسول الله از حق تعالی حاجت طلبید سوره اشرا از برای قبولیت تو به هفت بار بخواند  
 چون در اینجاست در نماز ظلمنا الفسنا وان لم تغفر لنا و لغیرنا لنکونن من الخاسرین

دنیانزه

یا ضار کهید و اگر چهارصد بار بگوید یا اید که یا ربته منوی اگر صد بار نوبت بخورد  
 جبه خلدن طبع و سخن او کرد و اگر هفت هزار بار هر روز بگوید یا خلق یا نیاز شود و چون  
 الله تا و حسن توفیق خاصیت بسیار برای بر آمدن حاجت و بینی و دنیا و بی کلیت  
 ترتیب خیر بجا آورده بخواند هر کاری و مطلب که در دست باشد بر علم خاطر میسر آید خاصیت  
 سوره فاتحه و سوره حضرت رسول ص الله تا و سوره که هر که سوره اقل عمران مداومت کند از  
 بهر اطمینان بکند و در هر روز و تا حق تعالی او را خیر عطا کند و دیگر اگر که نیست  
 خلدن از دایم و فراخی معیت بیت کبار در رب و در بین ترتیب کند که بعد از هفت  
 بار چون بدین آیت سه و ترقی من تشریف حمد الله یا نارج اللهم و کاشف الغم و یا مانی  
 الوعد و یا نوال العید یا حی یا قیوم یا لا اله الا هو لا اله الا انت فی حق و خیر و یا مانی  
 و یا مانی و یا مانی و یا مانی من الغفر پس از آن با تمام سوره کوشه معصوم و خاصیت  
 سوره قمر و سوره زل زل زل که سرکش و جنگجو و شیخ و بدو باشد که هیچ وجه او را  
 آرام کردن نتواند باید که این سوره را بصد بگوید و باب باران سوره بخواند فی الفجر  
 خوشتر شود و از حکم او سرور شود اگر روز جمعه بعد از نماز باشد هفت بار بخواند هر روز  
 دست بدمد و بر روی مالک کعبه دفع شود خاصیت مائمه نیست دفع خط و کفرانی و یا رب  
 باران رحمت هر روز هفت بار بخواند و در اینجاست در نماز و غلبه مائمه من السلام که  
 و هفت بار بر محمد ص الله و آله و سلم و در وقت فرست و بگوید اللهم ارزقنی فیضه صالح الدعا  
 و انقض فیضه اوج و الا مان یا من لا یحتاج الی البیاء و التفسیر یا ناه فی الصدور العالمین  
 بر حسب نام ارحمن العالمین برای هر حاجت چهل کبار بخواند چون بدین آیت سه  
 رسول الله از حق تعالی حاجت طلبید سوره اشرا از برای قبولیت تو به هفت بار بخواند  
 چون در اینجاست در نماز ظلمنا الفسنا وان لم تغفر لنا و لغیرنا لنکونن من الخاسرین

بمقام و بارگاه استغفار بر زبان راند بعد از سجده آورده این دعا بخواند اللهم اني استغفرك  
 توبه لغفوا ديني فاعف عني و ليقيم اعلم انه ان يصيبنا الا ما كتب الله لنا و ان تغفر  
 حاجتي يا فقيت لنا برحمتك يا ارحم الراحمين هفت مرتبه بخواند و در وقت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه و اقصی امری الی الله ان الله یبصر العباد  
 بنجاه بار بکر کند و در رکعت دوم بعد از فاتحه انی منی الغر و انت ارحم  
 الراحمین حد بار بکر کند که برود بعد از سلام دعای که با حاجت توبه خواهم  
 قبول شود خاصیت سوره انفال از برای طفل یا فتن بر کار هر حال بسیار نافع و چون  
 درین عمل سه یا ایا الهی حرفی المؤمنین علی القل انی فقی لک فقی بسبب انی  
 البنی و الیه ارجع بلویه بعد از آن که تمام کند فقره السوره و سوره المؤمنین  
 اللهم الغریب عن المؤمنین و اخذ المناقضین و قد نزلت الی اربعین با حار  
 المؤمنین کما انک تفتد و الی النقصین مکرر نماید و بجهت برآمدن قهقراط  
 از لوبک بازده بار بعد از آن خاصیت سوره توبه و سوره بقره و سوره که به نیت  
 اجابت توبه سورت توبه خواند خداوند عزوجل توبه او را قبول کند سورت یونس هم  
 از برای دریا در جاف و دوس یا نوره بار بخواند و در عمل فاعف عني و الی دار السلام  
 بر پا خیزد و کلمه شهادت بکر کند سورت را تمام کند بیکی و سه مرتبه بخواند و او را کفو  
 و حاجت بر آید سورت هود از برای طفل یا فتن بر حضان سه بار بکر نماید  
 بر بخت او هود توبه بر علم او نیز و مطلق و معصوم بماند باز آید سورت یوسف  
 از برای غرق و قضا حوائج از مردگان میزد و بار بخواند و چون درین رسد و رفع آید  
 عنک الوحش و قد والیه سجاده بار بکر حبیبی الله و نعم الوکیل نعم الله و نعم البصر صلی علی  
 کما کند به نیت هر که بخواند مصلحتی است و محکوم گردد خاصیت سورت الزلزال

صلی الله علیه و آله  
 و آله

از برای خوف



صل الرکعی رکعتی  
 کند و هر بار که قام نماید الباقی الصلوات و هفت بار بر محل صلعم در وقت فرستادن  
 دشمن هفت مرتبه سورت الحج از برای درختان و آب و حیوانات و غیره و هفت بار سورت  
 سورت مؤمن از برای استکباری عاقبت بجا بخواند سورت نصر از برای دفع فتنه  
 و هفت بار سورت شمع و رسیدن بمکه و هفت بار تکرار نماید چون بایست اللهم ربنا صل علی محمد  
 و آله و سلم در خاطر کند از حق تعالی بمقتضای کما یکره و سورت فرقان از برای حمایت از مال  
 هفت بار بخواند چون در این باره رسد ربنا هدنا من ازواجنا بکرم اللهم یا جامع الخصال  
 یا مخرج السیئات و یا علی الصفا یا دافع البلیات ارحمنا بقضائک و محو کناجه الدجین  
 یا ارحم الراحمین بعد از سوره خواندن بر این شان و بعد از هر طریقی بر عوفان نوشته بجا آید  
 هر وقت بخواند هفت بار سورت الشرح از برای دفع اعدا و هفت بار بخواند و هر کس که بخواند  
 بر جای سید نوشته در کردن بند هرگز بجای نرود سورت النحل برای دفع دشمن و بار بخواند  
 دفع شود سورت القصص برای دفع در شکم نوشته شصت بخواند البته صحیح باید  
 سورت العنکبوت از برای دفع بلا و یا در نزد آنس ده بار بخواند دفع شود و فرستادن  
 سورت الروم اگر چهل و هفت بار بخواند خداوند عز و جل بر وی سورت لقمان  
 از برای حصول سعادت و برکت بجا بخواند سعادت در این حاصل گردد سورت سمیه و سورت  
 صافات تا عیدم که هر که این سورت در شب آید بر خداوند عز و جل بخواند ثواب بسیار  
 اگر چهل و یک بار بخواند بخت دختران کثیر شود و هفت بار سورت نصر از برای برآمدن  
 مهاجرت و پنج بار بخواند و برای دفع صواغف بار و برای محافظت از عیال  
 و یکبار بخواند خداوند امن و امان خود دارد سورت قاطر برای خشنودی خصم  
 بخواند خداوند خصم را خشنود کرد و سورت یس از برای بار بار از چهل و یکبار





چهل و یکبار اوله و آخره ده گاه بار درو بخواند سورت الهه بی نیت از یکبار است  
 افغانان بار بخواند سورت الهه از برای کشتن اهل عیال افتاد و پنج بار بخواند  
 سورت الطوره به نیت دفع خوف و ستم در صبح و شب بار بخواند سورت البخر  
 برای حصول مال و دفع اعدا چهل و یکبار بخواند سورت النحر برای حصول مال  
 فقط یافتن بر خصما چهل و یکبار بخواند سورت الرحمن به نیت توفیق و فراخی رزق  
 صد بار بخواند سورت الواقعة برای تبدیل احوال و دفع همه از فتنه و فقر و عیال  
 و نیاز ششم یکبار رزق بخواند سورت مجادله برای محافظت اموال و حریت یافتن در عیال  
 مکرده بار بخواند سورت حشر برای بریدن اعدا بزرگ و چهل و نوبت چهل و یکبار  
 بخواند برای هر که مشکل و دشواری داشته باشد چهل و یکبار برای حصول پیسر کردن  
 سورت مجتنه از برای دفعی که در خانه پدر و مادر افتاد و بخار بخواند جزای  
 جفت و پیسر مولی از برای کردن سورت الصفه به نیت طوف یافتن بر خصما چهل و یکبار  
 خواند از بار درو بخواند سورت جمعه از برای زیادت ثواب چهل و یکبار بخواند  
 سورت تغابن به نیت حفاظت از تمامی اموال و بهنگام صد بار بخواند سورت النحر  
 از برای فراخی رزق و کشتن عیال چهل و یکبار بگراید سورت ملک به نیت  
 تنویر القبر چهل و یکبار بخواند سورت قلم از برای در بر بر بند و برای درد  
 دندان و دندان گیر و سفایا به سورت الحاقه به نیت دفع و سفایا یافتن از هر بیماری  
 و فتنه و در کوبند و صبح باید سورت معارج را که در سوره بخواند از استقامت و وفای شانه  
 محفوظ ماند سورت النجم به نیت مقهور بر اعدا و فساد و دشمن بیار درخت و نام انگش  
 نوشته بگذارد و است پناه بار بخواند که در دفن کند بروایتی در وقت قرائت  
 سوره مذکور نظر بر آن خست که از بعد از ختم خست را در آید از در یک و سه

سورت خاتمه نیت بر یافتن خونشانی و عیال و سورت دوازده گانه از پنج  
 و نیت چهل و یکبار بخواند با نیت صم

آن سخن را که سورت جنبه به تسخیر دیوان و برپا کردن افت بار بخوانند  
 سورت نما اگر که شکل در پیش آید که تدریس آن ندانند باید که سوره مذکوره را چهل بار  
 اوله آخره در روزه بار بخواند کار دشوار نیست و نماید اگر فقیر باشد غنی گردد اگر غنی  
 یازده بار بر سر کوفته بخواند فرزند در روزی گردد اگر سبب بخواند و از آب و سیرت در  
 جلد ملک سلاطین روضه حرمت یابد اگر مجوس پیشکوه غفلان نوسته بخواند در روزه  
 اگر در خانه خالی چهار روز هر روز چهل یکبار بخواند و خمیسمی استقامت و بخور بسوزد  
 همه دیوان و پریان حاضر شد متابعت او نمایند اما این را از یکس نکند اگر روزی  
 اضحی غسل کند بر سر یکبار بر خاک راه و سجده جامع و کور کند و خاک کجاوه خواند بسوی  
 اندازد روزه هفتاد و یک مرتبه بخواند و در قید غالی گرفتار آید و روزه هفتاد و یک  
 جمعه نوزده بار بر سر شرف خواند و آتش اندازد و ظلم هلاک کند و اگر بر که نطقه در سینه  
 بر کار و فساد چهل یکبار بخواند و سیاه کف زده بر سر خال خور بر دقتا حاضر آید و  
 عاجز کند آن که از داخل کساید که در زن و ستار ناموافق بود بر سر سینه و با شکر  
 خردنی خواند از زن و مرد هر دو که مخالف بود او را بخواند و عجب جانی از ننگ از آنها نبرد  
 و باید که در وقت خواندن هیچ کس نشین نکند و اگر سر بسته خواند از سر نو کبریا که سر فر  
 مداومت نماید از خوف زلال این عهد برای کثرت است و خیر بود از هر جمعه دو سورت  
 دیگر گذارد بر سر یکبار صد بخواند در هفته اول بمقصود سید نقل است از رسول خدا  
 و عا و اله و عیسی از جمله یک هزار کلام حسنی که خدا تعالی منع کرده بود که اینست که اگر  
 کسی سوره فیل یکبار یا بیشتر بخواند او را هیچ غذایی نباشد و آتش دوزخ بروی او  
 گردد و چنانچه خدا تعالی سوگند که هر که خواند که این سورت را از دنیا با مال روزه  
 کند که اولین و آخرین او را عفو کنم و اگر کسی در چهل روز در خلوت نشسته هر روز چهل

البتة و من به  
 بخواند سورت البقره  
 لتكسر برای حصول ملک  
 است قوی و فراخی از  
 در فستق و خورده صفای  
 است و حرمت یافتن در ملک  
 به چهار روز متواتر چهل یکبار  
 فی حصول پیسر گرداند  
 و بخواند خاند خاند  
 یافتن بر خصم چهل یکبار  
 به چهل یکبار بخواند  
 در بار بخواند سورت البقره  
 بدست ملک ثبت  
 بر سر زد و برای درد  
 عاف یافتن از هر بیماری  
 را حلال و افلاک نشانه  
 یار درخت فام آتش  
 فی در وقت قراوت  
 اندازد و یکبار











ما تهرانی  
 فیروز کوهی  
 برکتی  
 بیست و نه  
 لیکن کجا خوانده  
 نایب احمد  
 ستم هزار  
 غائب  
 هفتاد و نه  
 ده بار  
 اعیان  
 بیست و نه  
 او و  
 رعد و  
 بلندی  
 و  
 چهار

لا وقت قل هو الله احد الله

الحکام  
زود  
کت  
او  
دار  
ک  
ن  
ز

و بعد از نماز خود و در برابر او بعد از نماز عین دو هزار و در یک یک از آن صد و شصت بار  
 بخواند و در هر روز صد بار و در هر یک از اینها صد بار و در هر یک از اینها صد بار  
 سو و پنجاه مرتبه هر که سه سال بار بخواند خداوند او را عفو کند و او را عفو کند  
 مقالة پنجم در بیان خواص نود و نه نام بار میگوید و مجموع همه آنها و تفسیر  
 معانی هر یک اسم و ترتیب دعوت هر کدام آن است  
 که موجب است و در اجازت و در وقت حضرت فیض منبت امام الهام شده است که در وقت  
 سلطان العارفين جمله القیامه نام در سنتی او را در عجم هزار و عزم الهامی بقدر کمالی  
 بندگی حضرت حق هر رضا قاری قدس الله تعالی و الفخر از این است و این حقین در قد  
 تحریر خالصه و آورده است خاصیت اسم هر اسم از این است که خدای که خواص و معبود  
 است هر که این را هزار بار به نیت بخواند حاجت کشف گردد عالم الغیب و الباطن و  
 این دانه غایت حاضر است هر که روز بعد از نماز صد بار بگوید نعت فرموده است از دل  
 او برود و هر روز این نعت او بخواند و روزی ده بار هر که بعد از نماز صد بار  
 بخواند حق تعالی غفلت و بیان از دل او بر دارد و از عجم نیت بسیار بخشد و پنهان  
 هر که بعد از نماز صد بار بخواند پنهان و در صحت است و الحلف نیت بارت هر که این  
 اسم بسیار بخواند در عجم مردم است محترم نماید القدر نیت پاک و منزه از نقص و صفت  
 هر که هر روز نعت زوال صد بار بخواند در دونه او پاک گردد المسلم نیت خداوند سید  
 از هر آفات و نقص هر که این اسم نیت از هر نماز صد بار بخواند از دنیا با ایمان برود  
 المؤمنین نیت صدیق گفته رسول برحق و امان و پناه خلق مطلق هر که این اسم  
 نوشته با حقد و ستاع ظالم باطن او در امان باشد و شیطان بر و راه نیابد  
 المؤمنین نیت نگاه دارند هر که این اسم را بعد از غسل صد بار بگوید اشرف باطن  
 گردد المؤمنین غلب بر همه و بی مثل هر که چهل روز بعد از نماز یا صد و چهل بار بگوید  
 در دنیا و آخرت محتاج به کسی نگردد و این نیت بزرگوار و بی نیاز و کامکار  
 و دامت آرزو هر که هر روز صد بار مسبقا عشرت بیت یکبار بخواند در دست یح

فصل در بیان خواص نود و نه نام بار میگوید و در هر یک از اینها صد بار و در هر یک از اینها صد بار و در هر یک از اینها صد بار

لله الاله هو

و از آنکه در این کتاب  
که در کرامت آن  
الهام شده است  
از معنوم الامامی فیکر  
از آنکه از آن  
در سر این خدای که خداوند  
عالم غیب و الهی  
بکبریه غیب و فراموشی  
هر که بعد از نماز  
مستجاب است  
سلف است بابت هر  
یک یا که منزه از نقص  
السلام یعنی خداوند  
را بخواند از دنیا با ایمان  
خلق مطلق هر که این  
و شیطان بر و راه  
صد بار بگوید اشرف  
را از نماز یاد دهنده  
ارو بی نیاز و کاملاً  
یک را بخواند در دست

در میان خلق مهیب و بی نیاز کهو المذللین خوار کننده کافران هر که این اسم  
به نیت استقامت و نیت خوار شدن سر بخورد آرد و بگوید ای خداوند افرات شوم  
مقولن یا حیات کهو السبع یعنی شفا هر که روز پنجشنبه بعد از نماز حاجت بخشد  
ناگفته یا یضد یا بخواند هر حاجتی که خواهد میر آید ان شاء الله یعنی بینا هر که این اسم  
روز جمعه در فرشته و منت صد بار بخواند معقول میگردد ان شاء الله حکم یعنی حکم کننده  
و حکمت نماند ای هر که این اسم در نیت یا بشمار خواندن بخواند خداوند او را  
محرم هر گز خداوند یعنی داد و نهد هر که شب جمعه هر لقمه نام نوشته بخورد دماغ  
خونق منور کهو اللطیف یعنی هر آن که نیت بیماری و ضو که و در وقت  
نماز کند روز بعد از آن اسم صد بار بخواند معقول حاصل شود و اگر کسی بسیار بخواند  
خوشی و خدائش شوم آید یعنی آگاه هر چه بگوید در دلم بد زبان و خوشتر  
مستند باشد مداومت نماید خدای یابدا خلیل یعنی برادر هر که بهای دریا  
اندازد حرف شود و فی الحال بار آورد العظیم یعنی بزرگ هر که این اسم را از زبان دل  
لکرا نماید و همیشه مردم عزیز و محترم باشد ان شاء الله یعنی آمنت کهو این اسم  
سه برای نیت و در سر زحمت سه مرتبه بگوید یا یضد و بخورد صحت یابد  
و اگر بسیار بخواند و معالشی شیطانی در دل راه نبرد آشکور و نجسها من و از هر که این  
اسم را بخواند دست بر لب کند و حرف از زبان او هرگز نرود ای العلی یعنی بزرگ هر که  
این اسم را بخواند و بخورد دارد بزرگی و حریت بیند و اگر در پیش از تو کز کوه و اگر در  
نوبت شدت بوطن باز آید الکیه یعنی بزرگ هر که این اسم را بسیار بخواند بزرگتر  
عالی قدر گردد الحفظ یعنی نگاهدارنده هر که خوف آب و آتش و یوری یا در وقت  
تاقیم باشد این اسم را بخواند کوه در باز و قوه بیند و از هر خوف و نترسند که در الحقیقت  
یعنی توانا و فرار دهند هر که او را در وقت رقت یا در خانه صبری تو را کرد و اگر وقت روزه  
دانش نیا شد هفت بار یا هشتاد بار بخواند و در آب از و بعد از آب بوی کند بر سر

یا معیت





سنگاپور



اولین و آخرین او بیازد و بهرست که است فی الواقع یعنی هر که خواهد مکتوبی از دست ظالم  
خدا ص کرد و طاعتی هم هفت بار خواند و شفاعت کند آنظام قبول نماید و الله اعلم  
یعنی خداوند ملک هر که مدعا می نماید تو بگو در دعا و دعا و اگر این خداوند غنی و  
کرم است این هم بعد از نماز یا بعد از هر چه بخواند در چشم نهیب و با قرائت این سینه برود  
هر که این سوره و هر مرتبه هر روز فی ثانی بخواند از هر کس بیزار است و مقتضای این داد  
دهند هر که این سوره را دست نماید از شر شیطان این سوره و هیچ حاجتی نیست نباید هیچ  
نیست و این است که هر که اهل و عاقل است مذکور است و قب حاجت است که بخواند و در فی ثانی و در هر روز  
ده بار بخواند براری که کشتن است و کشته شدن است بر روی مایه زبان که شفاعت جمع کند این  
یعنی بی نیاز مطلق است و هیچ چیز و هیچ چیزی و هیچ وقتی احتیاج ندارد و در هر وقت و در هر وقت از  
لذت خود هر که بخواهد مدعا نماید او ازین وقت بر خود ابر یا باین معنی بی نیاز کند  
هر که از خلق احدی بی غنی در روز جمعه از بار بگوید تا جمعه آن شخص حاصل آید و حاجتی بی نیاز  
کرد و این سوره را بیست و یک بار بخواند این سوره بیست و یک بار بخواند و این سوره را بیست و یک بار  
یعنی باز دارند هر که از سوره اس سبطانی بخواند این سوره بیست و یک بار بخواند این سوره را بیست و یک بار  
یعنی زبان می خواند که از نایب افتد که کورت جمعه از ایام قبول است اسم صاحب بار بخواند یا  
دست و این سوره را بیست و یک بار بخواند که بیست و یک روز بخواند و این سوره را بیست و یک بار  
و اگر کسی در کشتن اندر یک مکان بار بخواند که از غرق شدن زمین یا کشتن در سوره بخواند  
هر که بیست و یک بار سوره نور هزار بار بخواند این سوره بیست و یک بار بخواند و این سوره را بیست و یک بار  
الحاکم یعنی راه نمایند هر که نظر بآیه داشته این سوره بخواند عارف باشد و بیست و یک بار  
کند هر که میسر آید هزار بار یا بدیع السموات و الارض بخواند بمقتضای و برای حاجت  
هر عمل مفید را یا بدیع بگویم و مقول یا خدایا که در الباقی فی ثانی و این سوره را بیست و یک بار بخواند

النور

بسم الله الرحمن الرحیم







آفتاب بیت و چو بار خواند خدای عزوجل که بفرموده است که هر روز یک مرتبه بخواند  
 یا مقلب دین و دهر و بیت که گفت خواند از هر روزی یک مرتبه و در هر روزی یک مرتبه  
 حاجت اگر کسی میراث گرفته یا تالیف میراث یا سایر حاجت که بخواهد هر روز از هر روز  
 بخواند و اگر در روز نهم و دهم مرتبه بخواند و در وقت غروب یا در وقت صبح بخواند و در هر روز  
 یا و میراث بدست آید این دعا را بخواند و در هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 از برای خداوندان که بطلبت میراث یا تالیف میراث یا سایر حاجت که بخواهد هر روز از هر روز  
 و اگر حاجت برای غیر خداوندان و دوست و دشمن هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 هر چه بخواهد که میراث بدست آید از هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 بدو بعد از آنکه از میراث یا تالیف میراث یا سایر حاجت که بخواهد هر روز از هر روز  
 و در وقت انقضا هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 هر روز از هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 هفت جوشن که در هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 از خود جدا کند حاجت اگر کسی خواهد که از هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 بخواند هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 اسم که در هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 آنکه ستم کند در هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 و اگر حاجت برای برادران و دوستان و دشمنان هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 چهار چوب را بخواند و در هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 بنور و عیسی جامع در هر روز یک مرتبه بخواند و در هر روز یک مرتبه  
 روزی که حاجت اگر خواهد که تمام رستایش او روزی که دوست و دشمنان را بداند که  
 بنیای میان روز و شبگاه از بار خواند و هر کس که بر این امر مطلع گرداند که تمام رستایش

سگمان دینی سهروردی

کلینی و رحمه یار محمد <sup>بن محمد</sup>  
 این اسم جمعی و خاصیت آنی تعلق بهرج آبی در دو بیت محبت است و هر روز و روزگار  
 و در وقت بخت و خیر و حاجت برای محبت بنام هزاران کندم یا جوهر و این یکبار بنام بخواند  
 و یک سفارش بر آن کرده بر آنش گذارد و چون آب بنام بخواند در آن آب اندازد و در آن  
 بنفشه کرد و از آن آب یک شیشه در حق خود یا در آب روان بنشیند از محبت چنانچه بیدار این خاصیت اگر کسی بخواند  
 آزارش بماند که این اسم بر هر سینه یکبار و در سفل و بنویسد و نام او و نام مادرش در زیر آن  
 بدو یا خانه آنکس و در دست از بنفشه یا زرد و خوشخوئی است و خاصیت آنکه ششما بر حفظ  
 و از آن بخت و نفع نون و کلین که در این کتاب بخواند جمله کائنات را و در یکم در آن روز و هر روز  
 و لطف نماید و اگر هر چه در این اسم بخواند مقهور گردد و اگر لطف غنی باشد و روزی که  
 مرخصی که بپایان آید و اگر بطاعت و برکت نوشته و در وقت که بخواند به آن روز و هر روز  
 خاصیت برای آنجا بخیر است روزی که در این اسم باشد یا بخواند جام روز و هر روز  
 جاری شود که در وقت که بخواند و بخواند و هر کسی بخواند که اخلاص با خدا و این اسم  
 سخت یکبار بنام آنکه از نعم برادر است و مقابل روی محبوب است و مفاد و حکم آنکه  
 این اسم میباید که در حق خود بخواند و بخواند و این اسم را در این دنیا و آخرت  
 زنده در این دنیا که آنوقت و این اسم را در این دنیا و آخرت بخواند  
 خاصیت بهر آنکه بخواند و در این دنیا و آخرت بخواند که هر چه این اسم را بخواند و در این  
 برآمدن آفتاب است و در این وقت روزی که هزار و چهل و یکبار بخواند خاصیت برای دفع  
 امراض که اطباء در عالم او عاجز آیند و در کافه بنام و در این دنیا و آخرت بخواند  
 و اگر کسی خورد و بخورد و اگر در این دنیا و آخرت بخواند و در این دنیا و آخرت بخواند  
 خاصیت اگر خواهد که کوفه آید که خضر از وی زندگانی میکند در یاد و آن که در این دنیا و آخرت  
 وحدت که در این دنیا و آخرت بخواند و در این دنیا و آخرت بخواند که باید که این اسم  
 هفتاد و نه روز هر روز بخواند تا آنکه از ناگاه حال او در این دنیا و آخرت بخواند و در این دنیا و آخرت  
 که بنیاده تا یکبار بخواند و این اسم را در این دنیا و آخرت بخواند و در این دنیا و آخرت بخواند

بدرست

و در کتب

این اسم جمعی و خاصیت آنی تعلق بهرج آبی در دو بیت محبت است و هر روز و روزگار  
 و در وقت بخت و خیر و حاجت برای محبت بنام هزاران کندم یا جوهر و این یکبار بنام بخواند  
 و یک سفارش بر آن کرده بر آنش گذارد و چون آب بنام بخواند در آن آب اندازد و در آن  
 بنفشه کرد و از آن آب یک شیشه در حق خود یا در آب روان بنشیند از محبت چنانچه بیدار این خاصیت اگر کسی بخواند  
 آزارش بماند که این اسم بر هر سینه یکبار و در سفل و بنویسد و نام او و نام مادرش در زیر آن  
 بدو یا خانه آنکس و در دست از بنفشه یا زرد و خوشخوئی است و خاصیت آنکه ششما بر حفظ  
 و از آن بخت و نفع نون و کلین که در این کتاب بخواند جمله کائنات را و در یکم در آن روز و هر روز  
 و لطف نماید و اگر هر چه در این اسم بخواند مقهور گردد و اگر لطف غنی باشد و روزی که  
 مرخصی که بپایان آید و اگر بطاعت و برکت نوشته و در وقت که بخواند به آن روز و هر روز  
 خاصیت برای آنجا بخیر است روزی که در این اسم باشد یا بخواند جام روز و هر روز  
 جاری شود که در وقت که بخواند و بخواند و هر کسی بخواند که اخلاص با خدا و این اسم  
 سخت یکبار بنام آنکه از نعم برادر است و مقابل روی محبوب است و مفاد و حکم آنکه  
 این اسم میباید که در حق خود بخواند و بخواند و این اسم را در این دنیا و آخرت  
 زنده در این دنیا که آنوقت و این اسم را در این دنیا و آخرت بخواند  
 خاصیت بهر آنکه بخواند و در این دنیا و آخرت بخواند که هر چه این اسم را بخواند و در این  
 برآمدن آفتاب است و در این وقت روزی که هزار و چهل و یکبار بخواند خاصیت برای دفع  
 امراض که اطباء در عالم او عاجز آیند و در کافه بنام و در این دنیا و آخرت بخواند  
 و اگر کسی خورد و بخورد و اگر در این دنیا و آخرت بخواند و در این دنیا و آخرت بخواند  
 خاصیت اگر خواهد که کوفه آید که خضر از وی زندگانی میکند در یاد و آن که در این دنیا و آخرت  
 وحدت که در این دنیا و آخرت بخواند و در این دنیا و آخرت بخواند که باید که این اسم  
 هفتاد و نه روز هر روز بخواند تا آنکه از ناگاه حال او در این دنیا و آخرت بخواند و در این دنیا و آخرت  
 که بنیاده تا یکبار بخواند و این اسم را در این دنیا و آخرت بخواند و در این دنیا و آخرت بخواند







Scanned with CamScanner





SA

بطل این جمع بر خیزد و با بر سر پشته اندازند از آنجا که با یکدیگر می آیند  
خلو من لانا فضلا من نیت ای بسند

این هم سرست و خواصت باطلی است بر ج بلور در خاک است بر نیت توسیع رزق تا دوازده  
روز هر روز دوازده بار بخواند حاجت بر آید و در وقت طلوع از هر برج دلخواه  
این هم بر کاغذی بنویسد و در ظرفی بگذارد و در روزی که در آن روز طاری  
آید چهار چاه که در خانه غریبی شرقی و شمالی و جنوبی باشد انداخته بیاندازد و از آن آب  
در خور شود و در فی الفور از چهار سو میامسد حاجت اگر که تنائی و تنائی با کسی باشد  
باید که این هم بر دست او بنویسد و در آستانه در میان کند و در آن  
دو کوفت نماز کند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
حاجت بر آید و بخانه بارین هم بکار نماید و در آنجا حاجت اگر خواهر یا برادر  
و دلالت بر سر شانه که در هر برج دلخواه بنویسد و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت  
کوفت این فاتحه در میان آب انداخته پس در خانه بگذارد و باقی بخور و فی کمال  
که در خواصت اگر که در یک آن روز و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
بخواند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
هر که اندک بخواند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
و هم از او بکفایت و هر که بدو میخواند و از هر کوفت این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
از قیام بخواند و در این وقت رادی عظامی گویند اسم بانو هم یا تقی یا حق  
خداوند یا الهی یا که هر کس که راضی نیست ظلم را در دنیا و آخرت ظلم را کرد و از او این آیه  
جائز است به هر چه آتش و از قیامت برای او بدی و شقی و از دنیا و آخرت بر آید  
آتش را که در کوفت بخواند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
هر که در کوفت بخواند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت

در آستانه

نامند

در وقت بر سر پشته اندازند از آنجا که با یکدیگر می آیند  
خلو من لانا فضلا من نیت ای بسند  
این هم سرست و خواصت باطلی است بر ج بلور در خاک است بر نیت توسیع رزق تا دوازده  
روز هر روز دوازده بار بخواند حاجت بر آید و در وقت طلوع از هر برج دلخواه  
این هم بر کاغذی بنویسد و در ظرفی بگذارد و در روزی که در آن روز طاری  
آید چهار چاه که در خانه غریبی شرقی و شمالی و جنوبی باشد انداخته بیاندازد و از آن آب  
در خور شود و در فی الفور از چهار سو میامسد حاجت اگر که تنائی و تنائی با کسی باشد  
باید که این هم بر دست او بنویسد و در آستانه در میان کند و در آن  
دو کوفت نماز کند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
حاجت بر آید و بخانه بارین هم بکار نماید و در آنجا حاجت اگر خواهر یا برادر  
و دلالت بر سر شانه که در هر برج دلخواه بنویسد و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت  
کوفت این فاتحه در میان آب انداخته پس در خانه بگذارد و باقی بخور و فی کمال  
که در خواصت اگر که در یک آن روز و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
بخواند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
هر که اندک بخواند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
و هم از او بکفایت و هر که بدو میخواند و از هر کوفت این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
از قیام بخواند و در این وقت رادی عظامی گویند اسم بانو هم یا تقی یا حق  
خداوند یا الهی یا که هر کس که راضی نیست ظلم را در دنیا و آخرت ظلم را کرد و از او این آیه  
جائز است به هر چه آتش و از قیامت برای او بدی و شقی و از دنیا و آخرت بر آید  
آتش را که در کوفت بخواند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت  
هر که در کوفت بخواند و در هر کوفتی این فاتحه و الفصحی و کوفت بخواند و از هر کوفت















بهر کس اطلاع ندهد و ما هم را واقف نیست و در هر روز هزار بار بخواند و بر تپه ای ایستد  
اگر بعد از وقت غروب که در هر روز هزار بار بخواند و بر تپه ای ایستد  
بگوید و اما بهت و بیم با غله و غیره و قله یقیناً در هر روز  
بر سر تپه ای ایستد و چندی از یار او این اسم جمالی است و خاصیت خلقی و تعلق بر بیج و خانی  
خاصیت اگر تا یک سال هر روز هزار بار بخواند سعید و این و امور آفاق شود و روی بر سر تپه  
و قوف یا بدنی است اگر که چهارده لکه و ده هزار بار بخواند خدا تا بانواع که تا غایت شکای  
در هر قسم هر آن که بخواند و اگر که کند طبع و در او متکاید حدیث شود و خنجر  
اسم برت و چهارم حاکم و کافات فلا و کافات کشتی و خلقه ای بر داری و هر که  
بر سر تپه ای ایستد و چندی از یار او این اسم جمالی است و خاصیت خلقی و تعلق بر بیج و خانی  
تعلق در وقت اگر که بدست و او متکاید حدیث و در حکم او داند حدیث اگر که بدنی  
حجت بر خود نموی یا بر خود روی هزار بار بخواند و محبوب در هر بار که بخواند خطای نوشته  
چون در او توبه یا با بر جای رسد محکوم و متکا که در وقت غایت هفت هزار بار بخواند خدا  
بدور است و حجت اگر که بر ای در روز نوشته بر آن حجت بنده با سازد حدیث اگر که  
پناه رفته بر روز هزار بار بخواند و یا هزار بار بخواند هر چه در عالم ظهور یافته و بر  
تمامی طبع و متکا که در وقت غایت و خشتی و حجت خلقی اختیار و دل و هر که  
باید که در وقت در اوست نه در تپه ای ایستد و در کاف که راه باید از هر که  
خواند حجت بنده و در چنانچه و بخشنده و جمعی روز با آورده روز و در هر  
غسل کند و دو کاف حجت الوضو بگذارد بعد از سلام بکند و فائمه و سوار اخله صاف از ده بار  
خواند هزار و یکبار این اسم که خواند از حجت این اسم که در هر روز بخواند و یا معبد و آناه  
بنده ای که توبه و عفو و بخشش ای باز از هر چندی که در دنیا آورده و در وقت که  
سود خلقی وقت خوارش از ترس این اسم جمالی و خاصیت خلقی و تعلق بر بیج و خانی  
حجت برای دفع هر آن که در وقت روز کار هر روز بخواند از هر که صد و یکبار بخواند  
خواند حجت اگر که در هر نام کاری در ماند باید که این اسم که روز هر روز بخواند  
بخند بر سر تپه ای ایستد و چندی از یار او این اسم جمالی است و خاصیت خلقی و تعلق بر بیج و خانی

بهر کس اطلاع ندهد و ما هم را واقف نیست و در هر روز هزار بار بخواند و بر تپه ای ایستد  
اگر بعد از وقت غروب که در هر روز هزار بار بخواند و بر تپه ای ایستد  
بگوید و اما بهت و بیم با غله و غیره و قله یقیناً در هر روز  
بر سر تپه ای ایستد و چندی از یار او این اسم جمالی است و خاصیت خلقی و تعلق بر بیج و خانی  
خاصیت اگر تا یک سال هر روز هزار بار بخواند سعید و این و امور آفاق شود و روی بر سر تپه  
و قوف یا بدنی است اگر که چهارده لکه و ده هزار بار بخواند خدا تا بانواع که تا غایت شکای  
در هر قسم هر آن که بخواند و اگر که کند طبع و در او متکاید حدیث شود و خنجر  
اسم برت و چهارم حاکم و کافات فلا و کافات کشتی و خلقه ای بر داری و هر که  
بر سر تپه ای ایستد و چندی از یار او این اسم جمالی است و خاصیت خلقی و تعلق بر بیج و خانی  
تعلق در وقت اگر که بدست و او متکاید حدیث و در حکم او داند حدیث اگر که بدنی  
حجت بر خود نموی یا بر خود روی هزار بار بخواند و محبوب در هر بار که بخواند خطای نوشته  
چون در او توبه یا با بر جای رسد محکوم و متکا که در وقت غایت هفت هزار بار بخواند خدا  
بدور است و حجت اگر که بر ای در روز نوشته بر آن حجت بنده با سازد حدیث اگر که  
پناه رفته بر روز هزار بار بخواند و یا هزار بار بخواند هر چه در عالم ظهور یافته و بر  
تمامی طبع و متکا که در وقت غایت و خشتی و حجت خلقی اختیار و دل و هر که  
باید که در وقت در اوست نه در تپه ای ایستد و در کاف که راه باید از هر که  
خواند حجت بنده و در چنانچه و بخشنده و جمعی روز با آورده روز و در هر  
غسل کند و دو کاف حجت الوضو بگذارد بعد از سلام بکند و فائمه و سوار اخله صاف از ده بار  
خواند هزار و یکبار این اسم که خواند از حجت این اسم که در هر روز بخواند و یا معبد و آناه  
بنده ای که توبه و عفو و بخشش ای باز از هر چندی که در دنیا آورده و در وقت که  
سود خلقی وقت خوارش از ترس این اسم جمالی و خاصیت خلقی و تعلق بر بیج و خانی  
حجت برای دفع هر آن که در وقت روز کار هر روز بخواند از هر که صد و یکبار بخواند  
خواند حجت اگر که در هر نام کاری در ماند باید که این اسم که روز هر روز بخواند  
بخند بر سر تپه ای ایستد و چندی از یار او این اسم جمالی است و خاصیت خلقی و تعلق بر بیج و خانی



خاصیت اگر در سر و بنام طلب میسر شود که بکدام راه صحت خواهد گرفت باید که سه روز در روز  
و هر روز با نصد بار بخواند و هر روز سه مرتبه از هر دهانم باشد تا خاصیت برای هر اطفال حاجت میسر  
اعدا و غیر خلاف بقدر نیاز باشد از نماز فجر تا عصر بار و اوست تا بعد از عصر و بعد از آن  
هم به این آیه **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ خَلْقَهُ مِنْ طِينٍ** که در هر وقت به آن ترش  
خواند هر با خواندن این سه مرتبه که خاصیت آنی تا بی سرج آید و خاصیت آن که  
و دیگر روز و آتی به این روز و بر و آتی درستی که میسر تواند و در وقت هزار را امتحان کرده  
خواند و جو و قبول در آن باشد که از اول است روز یکشنبه آغاز کند و در وقت روز و آتی  
به این سه مرتبه هر روز سه هزار و پانصد بار بدین ترتیب بخواند و بعد از آن سه مرتبه  
در وقت صبح یا عصر همین بخواند تا در وقت و صبح او منزل آید یا بدینکه در هر  
از قرات این آیه غافل نشود و کلمه حرف غیر مکرر است که در هر روز سه هزار بار و در هر روز  
صد مرتبه این آیه را در هر روز سه هزار و پانصد بار بخواند و در هر روز سه هزار و پانصد بار  
هم کرده بخواند و شش طغیانی و برای دعوت نیز مؤثر است هم به این آیه یا غفر الله عن الذنوب  
على جميعهم و الله اعلم بالصواب و استغفار است که در هر روز سه هزار و پانصد بار  
او این سه مرتبه خاصیت به این سرج به این خاصیت هر که بپای خواند تا در وقت  
دارد میان مردم غریب گردد و خاصیت آن که این سه مرتبه را خواند نفسش که در وقت یا در وقت  
سه مرتبه و بار خواند و در آن روز و آتی که در هر وقت سه مرتبه خاصیت برای هر چیز هر چه  
روز هر روز سه هزار بار بخواند و در وقت قرات روی بجانب شمال دارد و هر بار بخواند و هر چه  
داعی الله فمعه و الله اعلم بالصواب و بخواند و بخواند و بخواند و بخواند و بخواند و بخواند و بخواند  
که تمام می آید تا تمام غیبی می قمر قبول کند و بخواند و بخواند و بخواند و بخواند و بخواند و بخواند  
باید که در نظر ندارد هم به این سرج به این خاصیت هر که بپای خواند تا در وقت  
این قمر کند و خداوند بپای دست آمدن که که طاعت آورده نیست و این مقام آنست که

این سه مرتبه



این اسم جهانی است و خاصیت آنی تعلی به برج آبی دارد و این اسم به معنی است و شرف  
و بعضی از آن اسمی است برهنه و قائل است و بعضی مانند سلطنت و این اسم به معنی است  
برجین و غایت غزالی است که این اسم را در روز و روزنه در روز و روز  
هر چه در خطاه او گذرد که بر هیچ شریعت باشد اینها شرح حضور صلیت قبل و شرف  
روز و روز و در هر روز میان دو قبر که نشسته است و رفت از او رفت با برنج اند  
و در انسانی خواندن صورت و شرف را شرح تصور کند که مانع است از آنکه در قبرستان  
رفتن نتواند پس در خانه خالی یاد سخن خاد و قبر آری بر یک نام که در و بر و خرم  
نوشته ماین قبرین نشسته علی نماید فی الفور ملک کرد و اما بخدا شرف است  
و شرفی بر نیاورد و بر نیاورد و شرفی اگر که در شرف این اسم به یک است و شرف  
و شرفان و کلاه نشسته با شرفی خاد و خاد و اگر که در شرف و شرفی بر شرف  
خواند و بانکه خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
کند پس باید که در شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
نوشته است و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
آنکه در شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
و باید که در شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
بالا هر چیزی و بر شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
دارد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
نماید اهل اعتبار و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
خواند با گام و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
ماند و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
آفرید از کجائی و از کجائی و از کجائی و از کجائی

این اسم جهانی است و خاصیت آنی تعلی به برج آبی دارد و این اسم به معنی است و شرف  
و بعضی از آن اسمی است برهنه و قائل است و بعضی مانند سلطنت و این اسم به معنی است  
برجین و غایت غزالی است که این اسم را در روز و روزنه در روز و روز  
هر چه در خطاه او گذرد که بر هیچ شریعت باشد اینها شرح حضور صلیت قبل و شرف  
روز و روز و در هر روز میان دو قبر که نشسته است و رفت از او رفت با برنج اند  
و در انسانی خواندن صورت و شرف را شرح تصور کند که مانع است از آنکه در قبرستان  
رفتن نتواند پس در خانه خالی یاد سخن خاد و قبر آری بر یک نام که در و بر و خرم  
نوشته ماین قبرین نشسته علی نماید فی الفور ملک کرد و اما بخدا شرف است  
و شرفی بر نیاورد و بر نیاورد و شرفی اگر که در شرف این اسم به یک است و شرف  
و شرفان و کلاه نشسته با شرفی خاد و خاد و اگر که در شرف و شرفی بر شرف  
خواند و بانکه خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
کند پس باید که در شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
نوشته است و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
آنکه در شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
و باید که در شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
بالا هر چیزی و بر شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
دارد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
نماید اهل اعتبار و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
خواند با گام و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
ماند و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد و شرفی خاد  
آفرید از کجائی و از کجائی و از کجائی و از کجائی



[illegible]





بیت و بکروز و ترواتی چهل سبانه روز هر چند که تواند بخواند باید که در لام عورت قبل  
شروع در هر روز بعد از نماز باشد این هفت بار خواندن هر دست خود بعد از هر دست از روی قوه  
آرد تا جمله خلایق روی اگاهت را پائی او گذارد و کلمه بیک صد تا و غدا که مبدل  
لکلمت و هو السميع العليم و افوض امری الى الله ان الله بصير بالعباد  
و اگر این اسم را بعد از نماز بخواند باطن بر روی او گشاید و جزو عالم در حلقه شمع و خنده  
افتد و آید و اگر هفت بار او مت کند اصفیات حق موصوفه که در حیات برای تسخیر خل  
صفت است و بخور و زیت نه بار بار بخواند در آخر دعوت زحل سیالون و بیت ناک کند  
دست و در هر دست اینها مختلف و تیز بکوان حاضر آید و بگوید بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که  
غزل باد و بقیه و بقیه که مقصود از حضور است که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه  
و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
کل هر کس به حقیقت به اشیاء متعرف و و کثرت مدفون در نظر آید و در وقت  
و وقت است معلوم نماید و عند حاجت کلی را پیش می آید این اسم بخواند فی الفرحه  
کرد و است و بقیه و بقیه العفو و العفو انت الله ما کل شیء عدله  
ای برکت کند که این خداوند خدایانی که کرده است هر چند از عدل و عفو و بقیه و بقیه  
و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
بجای آورد و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
انچه که در دنیا اگر بلبس آید یا بپوشد آنکه جان که کند باید که در هر روز هر روز  
چهل و یک بار این اسم را بخواند این که در دنیا اگر بلبس آید یا بپوشد آنکه جان که کند باید که در هر روز  
اسم و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
مغنی است ای صاحب عظمت خداوند نما و بزرگ عزت و بزرگی بس فرود

بیت و بکروز و ترواتی چهل سبانه روز هر چند که تواند بخواند باید که در لام عورت قبل  
شروع در هر روز بعد از نماز باشد این هفت بار خواندن هر دست خود بعد از هر دست از روی قوه  
آرد تا جمله خلایق روی اگاهت را پائی او گذارد و کلمه بیک صد تا و غدا که مبدل  
لکلمت و هو السميع العليم و افوض امری الى الله ان الله بصير بالعباد  
و اگر این اسم را بعد از نماز بخواند باطن بر روی او گشاید و جزو عالم در حلقه شمع و خنده  
افتد و آید و اگر هفت بار او مت کند اصفیات حق موصوفه که در حیات برای تسخیر خل  
صفت است و بخور و زیت نه بار بار بخواند در آخر دعوت زحل سیالون و بیت ناک کند  
دست و در هر دست اینها مختلف و تیز بکوان حاضر آید و بگوید بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که  
غزل باد و بقیه و بقیه که مقصود از حضور است که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه  
و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
کل هر کس به حقیقت به اشیاء متعرف و و کثرت مدفون در نظر آید و در وقت  
و وقت است معلوم نماید و عند حاجت کلی را پیش می آید این اسم بخواند فی الفرحه  
کرد و است و بقیه و بقیه العفو و العفو انت الله ما کل شیء عدله  
ای برکت کند که این خداوند خدایانی که کرده است هر چند از عدل و عفو و بقیه و بقیه  
و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
بجای آورد و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
انچه که در دنیا اگر بلبس آید یا بپوشد آنکه جان که کند باید که در هر روز هر روز  
چهل و یک بار این اسم را بخواند این که در دنیا اگر بلبس آید یا بپوشد آنکه جان که کند باید که در هر روز  
اسم و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار عین غایت و بقیه و بقیه و بقیه و بقیه که در هر کار  
مغنی است ای صاحب عظمت خداوند نما و بزرگ عزت و بزرگی بس فرود



غرت او این اسم جالی است و خاصیت بادی تعلقی به برج بلوی دارد  
برای جادو و جانت نوزده روز هر روز هزار و یکبار بخواند اگر پیشه بخواند  
و مداومت نماید غنی گردد و دوز و جاه گردد و خاصیت اگر کسی هر روز هزار  
بار بگوید اگر من سعاد دارم بشود و دین و عورت سرتی عظیم است که بعد از عمل  
روشن خواهد شد خاصیت برای تسخیر مرغ یا چل و پیم هر روز چهار بار  
بار بخواند تا که غلظت پیدا شود بعد از روی با سر خرنک به مهابت مثل  
کینه در از روی تیغها برهنه بدو دست گرفته حاضر آید و سلام گوید و میگوید  
بر زانو کشته بنشیند و لب را بچسباند باید که نترسد بخواند اسم مشغول  
باشد بلند بلند بخواند و کفر فراموش نماید بسم الله است بعد از آن مرغ  
ببرد که در مطلب داری که بدو مطلب خیر است و چیزی که با تو مصلحت است  
تخلیق فرستد از روی او قبول کند و گوید که معین و معاون تو باشم و هر که  
مخالف تو باشد بدست او باین تیغ لازم شناسم تا او را قلمم بچسبند  
کردم باید که این سر به کسی نگیرد و در اخفا داشتن این سر به بودی که  
جوی و کوزه از تصرف بازمانی این اسم بعد از آن خاتم که بر کنین او بخواند  
تختی یا سلطان وسطی نوشته باشد و باطل دهد باید که این اسم را از روی  
تعلیم گیرد و اجازت خواهد داد که کند و این را یکب نماید هرگاه که حضور او  
حاجت افتد خاتم پیش نهاد این اسم را بخواند حاضر آید اسم است و نهیم  
یا قریب الجیب الی الدانی و من کل شیء قریب منی این است  
ای نزدیک اجابت کننده هر چه نزدیک ای نزدیک این اسم جالی  
است و خاصیت آنست تعلقی به برج آلتی دارد خاصیت بر اطفال و در جمل  
ربوبیت مدت چهل روز از روز پانصد بار بخواند تا که واسطه حصول مراد است

دنیای بعد از نماز جمعه دولت بارگزار نماید چنانچه اگر کسی کار و مختصر  
در ماندن بار شد به نیت و انجام کار هر روز دو بار بخواند خاصیت  
هر که شب را عدد اسم هر روز مداومت کند چهار ملک باو باشد این ارواح  
ملکوتی است که کسی فوق ابیل و اقل ابیل فلا اقلما یبیل  
باست حاضر شوند بخیر و مختلف در آیند و بر سرند که مخصوص و توصیف باید  
که بخواب ملوک نشود تا آنکه سوگو کند نماید بحق طوطا بیل و اسرافیل  
و هیراسیل و یحیی بنی بیت و انجیل و زبور و فرقان چون  
سوگو کند خواند بگوید که مقصود من حضور شماست که در هر کاری  
همی مرد و معاون و یار من باشید این قبول کنند و عهد و پیمان  
در میان برند و از نظر غائب شوند هرگاه که حاجت افتد همان  
سوگو کند را یاد آورد و حاضر گردانند اسم چهارم یا عجیب المصانع قوله  
تسطق لا تسن بکل الاله و نسائه و عیاله یعنی اینست ای عجیب  
که دارا پس نیست کو یاز یا با همه نعمتها و اوقیاء او ای یکتا در این اسم  
جمالی است و خاصیت آنست که خلق به برج آتش دارد خاصیت اگر بر چهره تمام  
غیر که بقاعده خد خد فاعل الفا تا مدت حروف بخواند چشمه علم و حکمت  
از دل او پیدا آید و هیچ شکلی بروی نماند و هر اشکالی که از وی برسد  
بی حال کند و در جلا خلاقی و طبع و صفات او و قریب بر دار او گردند و بار که  
بعد از دعوت تمام شدن هر قدر که تواند بر رسم و طائف بگذارد بخواند  
خاصیت اگر هر کس سه سال چهار روز یا مثلاً در عرقان نوشته شده بخورد روشن  
دل گردد و خاصیت اگر چهل روز بعد از نمازی صید بارگزار کند کشف مغیبات  
و شد در خاصیت برای عقد اللسان سه روز روزه دارد و در یک و

روز خدا که تواند خواند بعد بر رسیان هفت کوه دهر هر کوه برین  
نخواند یا معشرا الحین و الانس این استطعتم آت  
تفتن و امین آفتاب السّموات و الارض فانظروا  
لا تفتنوا الا بسطان قباي الاء ربکما قلن بان  
وقف زنده آن رسیان را که نشسته در حلقه دهن حقه سد و کند  
و در زمین کنار زبان طاعتان و حدودان بسته کرد و چون انقضای  
چهار و یکم یا غیاثی عند کل کریه و عجیبی عند کل و عود و معادی  
عند کل شدت و هو نسی عند کل و حشنة و در حای حین  
حیاتی یا کفایت اینست ای فریادرس من نذر هر نذر و اجابت کنند  
نذر هر نذر و پناه من نزدیک هر حق و ای امید برار من هنگامی که  
بریزد و بشود حیل من ای فریادرس اینست هم جلدی است و حاجت  
آبی تنق به برج آبی و ارد حاجت برای برآمدن حاجت و تخلص  
محبوس و قبولیت مقامت شصت و ز هر روز نو و نه بار بخواند از جمله  
رستگار شود و اگر کسی مداومت کند شهره آفاق شود و بجز حاجت  
و اگر کسی این اسم را مدت یک سال هر روز هفت هزار و هشتصد و پنج هزار  
بار بخواند حقانی آشیای بر آن مشکوف گردد و ضرر و شر عالم عین  
از وی رفع معلوم نماید حاجت اگر کسی این اسم را چهل بار بگوید  
مداومت نماید امید است که ان شاء الله تعالی سرور کائنات و خدای  
موجودات حضرت احمد مختار مصطفی و اعلی الدین تعالی علیه و  
السلام و اوصیه و عشرته و عشرته و سلم را بستر در خواب بیند و الله اعلم  
بالعرب مقاله دهم در بیان نشر الخط اذیاب

م غیاث

و علی  
تا یف  
بوی  
خاطر  
شده  
جمع  
برج  
که آخر  
فاکی  
و غیر  
حوت  
با خاک  
با بابا  
بر  
روز  
نذر  
شمر  
نذر  
نذر





تشیخ  
صنطع

2



فصل فی بیان طاعت و عبادت

و شد و بنفیس فلان تن جانان بفر طلب حقه تبارک و تعالی و کفایت  
و خوردن او شایسته از دست خاتم معین و چشم و بینی از دینک بوییدن و دل از  
حک و کبر و کینه نگه داشتن و ترک جهالت جلایی و جالی و مکر و فریب و طریقی نمودن  
جلایی حق کونست و طایر به غیبه و شکیب و جز صدق و استقامت و شک و تردید  
و لید و شیخ کو و جلی و غیره و جالی حیرت و شکر و عجزت و سرگردان علی و غیره  
و غیره و قبله و غیره و مکر و جلی و سرول و تر و کوزه و غیره و مکر و جلی و غیره  
و غن کشیدن و مکر و جلی و سرول و تر و کوزه و غیره و مکر و جلی و غیره  
عظیم است بلکه هم جاد و ریشاب اتفاق جمیع مشایخ است

قبل از شروع دعوت اگر جالی یا از دینک و مکر جلایی یا از دینک و مکر جلایی  
ابتداء از دینک و مکر جلایی یا از دینک و مکر جلایی یا از دینک و مکر جلایی  
و مکر و جلی و سرول و تر و کوزه و غیره و مکر و جلی و غیره  
و مکر و جلی و سرول و تر و کوزه و غیره و مکر و جلی و غیره

از دینک

نیت بزرگ از غیبت ان اصلي الله بعد رکعت صلوة کسوف و کسوف و کسوف و کسوف  
الکعبه الشریفة الله الیوم و نحو اند و هر رکعت بعد از آن و الله غلب علیهم و علی  
اکثر الناس و چون بعد از سلام هزار بار دعا مکرر آه و آیه بخواه و چون  
خواندن دست خود بر غایت ظاهر و در پیشگاه باطن گذارده و در جایی پس از طریقی  
غسل پا بگویم یا زحمت و غریب یا آرد و نحو اند و هر رکعت اول و ثانی و شریف الله از کسوف  
یا هو الی الاصل و شریف الله الله الله الله و حمد و لا شریک و لا شریک  
عبدت و عفت کبره و لا الی الاخر و در رکعت دوم و ثالث بگویم یا عینی استبکم  
ان لایستکبرون عن عبادتی سید محمد و آخرین سبحان الله و الحمد لله  
الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از سلام و بعد از آن















2000

[illegible]











معبودی که در دل بر زمین جاسوس و دیده صدیق البرخند که از در جوی میانه رود  
 طایف بنشیند هر طرف و صدای برین قدم اکراد امی کلج است که آنجا اخبار و ابرار  
 در بهایید حاصل نموده اند در ابتدای حالش آردین گذرم که فرغ از استعداده و قابلیت  
 اولی که رفتی و اثبات نفس که در خانه بودی و اینست حضرت توفیق علی که اندک راهی که می رفتی  
 که روزی حضرت رضی علی کرم الله وجهه التماس کرد که کارش را به راهی که نزد تو می رفتی  
 فرموده منافع علی که باقی هر چه لازم که می باشد که با تو می رفتی و خداوند خدایت بعد از آن حضرت  
 بیا که بگویم که فرموده است که هر چه لازم که می باشد که با تو می رفتی و خداوند خدایت بعد از آن حضرت  
 محمد رسول الله که در توفیق علی که بگویم که کارش را به راهی که نزد تو می رفتی  
 شد از آنجا که این تعلیم الی ایم القیم جاری شد که طایفه ای که در این تعلیم بودی  
 خیر انشیافانی است در باره خطبات و احباب خود مستغرق نگذار و ما می گفتم که طلب  
 حال که در خصوص این تعلیم که در این تعلیم بودی و علی القیم که در این تعلیم بودی  
 طایفه او را که در توفیق علی که بگویم که کارش را به راهی که نزد تو می رفتی  
 در میان این در میان این تعلیم که در این تعلیم بودی و علی القیم که در این تعلیم بودی  
 و در میان این تعلیم که در این تعلیم بودی و علی القیم که در این تعلیم بودی  
 السیر تا پس بایست که به نفع خود در میان این تعلیم که در این تعلیم بودی  
 و از گونه اندک از آنجا که این تعلیم که در این تعلیم بودی و علی القیم که در این تعلیم بودی  
 یا نه که بگویم که در توفیق علی که بگویم که کارش را به راهی که نزد تو می رفتی  
 بلکه سخته تا پس بایست که به نفع خود در میان این تعلیم که در این تعلیم بودی  
 مدد که در توفیق علی که بگویم که کارش را به راهی که نزد تو می رفتی  
 و علی که در توفیق علی که بگویم که کارش را به راهی که نزد تو می رفتی  
 و علی که در توفیق علی که بگویم که کارش را به راهی که نزد تو می رفتی  
 و علی که در توفیق علی که بگویم که کارش را به راهی که نزد تو می رفتی

مصنفه

رسول

اقبال

جلد



ن رقی از انجا که شاید در روز  
ذکر شود در حق کمال احوال  
و هدایت در منزلت قدم نهاد  
پایان و بر هر چه بود کور  
و حق کور استم که معرفت  
کس مگر کس نیست یا نرسد  
و در صورت از دو جزو  
یا باقیه هر طوم خوار کرد  
تافت بر عرض در سینه  
سرقه بر عهد و این هفت  
ال و وصف که در کفر  
مانی و حق است و با حق  
برخ هم حال است و از  
هر روز از او وصف  
کو هر چه سیدان  
عبد را کوی فقر و  
و در صفت شادمان  
لی شی در نظر است  
نید با کمال دل  
حق غلط و در قبل  
ایع بند و آینه

فی کبریا

مخرج

و فی کبریا که در ولایت آنست که در وقت ذکر با و در وقت فطرت و حیات  
شیطان و نفس و ملک هر قدر است و خطا و عار و نایب علامت خطا و آنست که کوب  
شوق الهی در دل کس باشد و علامت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و میل در وقت شوق  
و علامت خطا و نایب آنست که قصد ملک بر حق و نایب آنست که در وقت شوق خطا و نایب  
آنست که در ملک هر چه بود و علامت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که  
بعد و قدم در خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
کوید تا که هر طوم و خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
کوار کند الب بر و خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
الله که در وقت شوق و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
برای کس که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
در میان کس که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
نجدت بذر کرم و از کرم که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
و در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
و در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
کبریا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
دیگر نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
کار داری و اصدای باری که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب  
و کرم که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب آنست که در وقت خطا و نایب

عالم

۱۲۴

ملفوظات

قواعد ذکر و غیره در آواز سر قدم شده و درین باب کتابت بی خط و بی کمال است  
 چنین غیره که لاله از زانو گرفته است زنده و ضرب که لاله بر دل زنده است باید که هم و هم  
 از زانو غافل ماند و اگر کسی که بمنزل مقصد رسد چون ذوق انشراح باطن در دست و کف دست  
 ظاهری از سبب بر خیزد و حسد نکند که تواند که لاله را در یکدم بگوید و در شش هم با هم با هم  
 بار از زانو سر و دست است و غافل گردد و از زانو سر است از این بدل سر و کف دست و صفای  
 قال البیضاوی فی تفسیر قوله لا اله الا الله و صفا له و صفا له و صفا له و صفا له  
 ساکن حق دل بجا و بجا پیروز و بر هر کس و هم در هم لاله بجا و بر هر کس و بر هر کس  
 نوع نموداری که آئینه از زانو صفای باید و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 اولی و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 بلکه صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 مستحق فیه شد اهل الله و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 و اولی و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 بگوید و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 بگوید و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 کرد و باز به یکدیگر مکرر نموده بدست و اولی و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 و در حکم کتب لاله لاله و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 یا حق یا نبی یا حبیب یا خلیل یا صمد یا قهار یا غنی یا عزیز یا قهار یا غنی یا عزیز  
 و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 بیسم بگو و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 این صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا  
 اما صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا

و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا و صفا





که احاطه اسم شمع از بصر و اسم بصیر اندک است از اسم علم چرا که اسم علم محیط عالم و هو بکلیت  
و اسم ذات در دم فیض نمود است بسته فیض قیوم و مدینه در از کبر و تحت فیض قیوم  
بر و فوق همه تمام دم بالذات پدید یار و مظهر بلا حد نماید شده و مدونیت و فوق و کبریا  
یا شمع است نهاده که فاروق در میان عباد و هیبت همین قصه شوق است که در این احوال که معبود  
از طهارت و آب نیز شمر و طهارت و در تحت فواید بسیار و لیکن اجماع بر این است که اسم محبت باید  
خود از بهر ج و در در میاید که خون بار و و بلاد کی آن سوکل فیض واحد است که در او  
انفاس بند که مشغول در و تا خطره غیر حق در دل پاک که به نثار و میست  
با سبب اول شمول در کمال انانیت یا بهر ج در و اندر محال هر خیال غیر حق از و در این حالت  
ساکت از و طریقی و محاربه که پاک مویه استغفار و نداشتن شغل شیطانی و پیری  
با طبع نماید که ظاهر می شوم و طریقی باطنی ملک از که و نثار و سینه از غل و غیش  
خاک که نثار و نثار و نثار در کید و خطره غیر حق در دل نثار و نثار و نثار و نثار  
که پاک در نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار  
کوید و مبروم سرفروخته که نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار  
و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار  
در نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار  
بر نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار  
در نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار  
و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار  
که نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار  
خدا مستغرق شده که شعور از اسوئی اسد برو و کجا بهر است از خالق قبل ان کجا و کجا  
از نفس خود یعنی از قول و فعل حرکت که نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار  
نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار و نثار



[illegible]





حقیقی و معنوی که آن فکر سرودن روح و ذکر است و ذکر است و یکی از آنست و یکی از آنست  
قبله با حرف و صورت است که حرف و صورت است که حرف و صورت است که حرف و صورت است  
حرف و صورت است که حرف و صورت است که حرف و صورت است که حرف و صورت است که حرف و صورت است  
که پیش از قرب بهمن است که حرف و صورت است که حرف و صورت است که حرف و صورت است  
یابی سخن بگویم چای از لکته با وای که دل صفا است و دل صفا است و دل صفا است و دل صفا است  
مناجبت با بر باد که سر تا پای آنجا بر آید و سر تا پای آنجا بر آید و سر تا پای آنجا بر آید  
طایفه است باینکه اولیای مومنین در ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
اما این سخن بفرمانجی حاصل نماید و مانع فراموشی هر چه از دل می افتد و مانع فراموشی هر چه از دل می افتد  
این را که بعد از آنکه طایفه مومنین در ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
و اتمام در ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
عجب است در آنکه طایفه مومنین در ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
و اما می بیند که ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
میگردانی و پیش از آنکه ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
نزدیک است و دور است و نزدیک است و دور است و نزدیک است و دور است و نزدیک است  
چند ذکر بعد از آنکه طایفه مومنین در ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
قدم بیرون گذارد و دست بر پیشانی نهاد و یاد کند و یاد کند و یاد کند و یاد کند  
و آن اینست که ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
حضرت جنید بعد از آنکه در ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
یعنی خاک را که در دیند که ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
مطلوب است آنکه که حضرت جنید بعد از آنکه در ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است  
خطر غیر در آنکه که حضرت جنید بعد از آنکه در ذکر است و ذکر است و ذکر است و ذکر است











Scanned with CamScanner

129

[illegible]

صفات اول در دل نسبت بوی کند و علامت مقدم صفات ثانی نسبت بیکدیگر مقدم است الا علامت اول در  
اعلامت ثانی نسبت بوی کند و علامت مقدم صفات ثانی نسبت بیکدیگر مقدم است الا علامت اول در  
سایک طرفی بر وجه حق و حق قائم بذاته دوم آنکه وجهی باطل است و باطل لطیف است نسبت ظاهر  
همین طرح مقدم صفات و اگر انوار النور بر صفات مقدم شود ممکن است بدین طریق که انوار  
کبریا که کوهر لطیف الا لطیف قدیم یکا قرب کبیر که کبریا که کوهر لطیف الا لطیف  
در این مقدم صفات مقدم نسبت بیکدیگر مقدم و مقدم صفات ثانی نسبت بیکدیگر مقدم  
نیز که انوار کبریا و حق نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر دوم آنکه سادس  
پیش از هر طرح و حق ظاهر در طریقه لطیف از ظاهر همین علامت صفات دیگر باید تا علامت اول  
علی بن فکری نسبت در صفات سادس که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر  
باینست که نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر  
فکر فیض انوار تا تمام انوار در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر  
ح صریح علامت در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر  
ن ه ب حرف اشارت از اسم حقیقی که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر  
است حرف اشارت از اسم حقیقی که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر  
در اشارت از اسم حقیقی که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر  
قدوس و اشارت از اسم حقیقی که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر  
ظ اشارت از اسم حقیقی که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر  
از اسم حقیقی که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر

۱۹۰

نیز که انوار کبریا و حق نسبت بیکدیگر که در هر دو صفات نسبت بیکدیگر

انوار ح

باطن ح

اعلامت

✓ 2000

Scanned with CamScanner





[illegible]







[illegible]

الف

[illegible]

دوازده رکعت  
در یک روز



























لهم احذر ان تهم فيهم فتموت بغير حق استحقاق <sup>و انما</sup> انقلبت الدنيا من غير ان يهلكوا <sup>و انما</sup> غرورهم  
و صدق بانهم غرور و استغفار من غير ان يخطئهم من انما يقضاه انما اذن من استجابت ملائكة  
ارواح و در خوارق حالت و انما ياتي به خطا عظيم مردانه و انما يركب در ۱۱ اكل و صدف  
مقال و تضرع مان اقلد الشفا و انما و انما نام ميت و كم عدم ارتكاب كسب و صفا و خصال  
و كذا حتى يجر و يسلو لوق في اخلاصه ابو الفضل كثر من انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
تيم نفعي و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
حرز اهر في كسب و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
بروي و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
الست و عقده النعم و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
از كونه ميت و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
پدر ايد و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
تصرف و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
مستور و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
نيام و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
بشر و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
اگر و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
بدر و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
زنا و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
دست و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
با و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه  
بكر و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه و انما في اخلاصه

در كنز ادب

مکتب

مکتب

بطلان خواب و غفلت و در این روزها بیدار ماندن و در خواب بیدار ماندن  
روزه و ادب و سستی و در وقت نماز بیدار ماندن و در وقت نماز بیدار ماندن  
سهم این چیز را خواند و در خواب بیدار ماندن و در خواب بیدار ماندن  
خاک که در آن روز در آن خانه بود و از آن خانه و از آن خانه و از آن خانه  
و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
بخواند و این علم بروی منقوش و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
خواند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
فرام آید و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
سنگ که این را در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
هفت بار بخواند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
خاک که این را در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
کلی را بخواند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
هفت بار بخواند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
بنده خسته و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
درج یا قریح خاک که این را در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
تخت که این را در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
درج آید و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
باطل فرام آید و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت  
هفت بار بخواند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت بگویند و در میان این حاجت









